

به مناسبت سی و دومین سالگرد انقلاب بهمن و وقایع منطقه

مصاحبه با مازیار رازی



صفحه ۲۴

بیانیه تأسیس فدراسیون اتحادیه های مستقل کارگری مصر

صفحه ۱۱

بیانیه سوسیالیست های انقلابی مصر

صفحه ۱۲

بیانیه حزب کمونیست مصر

صفحه ۱۴

بحث آزاد پیرامون وقایع مصر

صفحات ۱۴-۱۶

آغاز حرکت های ضد استبدادی مردم عرب: اکنون چه؟

صفحه ۱۷

تونس و رژیم های ضد استبدادی دنیای عرب

صفحه ۱۸

کارگران، طبقه متوسط، کودتاچیان نظامی و انقلاب مداوم

صفحه ۲۰

شاخص فلاکت در بریتانیا

صفحه ۲۱

انقباض اقتصاد بریتانیا در سه ماهه پایانی سال ۲۰۱۰

صفحه ۲۳

در مورد رکود جاری اقتصاد بریتانیا

صفحه ۲۵

کاهش شدید شاخص امید زندگی در ایالات متحده

صفحه ۲۶

Militant

اسفند ۱۳۸۹ سال چهارم- دوره دوم- شماره ۴۰

مدرایش مارکسیستهای انقلابی ایران



سرمقاله

سکوت بس است! پیش به سوی تدارک انقلاب

مازیار رازی

۲۵ بهمن ۱۳۸۹، بار دیگر هزاران نفر از جوانان ایران به خیابان ها آمدند. این بار در حمایت از مبارزات مردم آفریقای شمالی علیه حکومت های استبدادی شان. اما این تظاهرات نیز همانند اعتراضاتی که سال گذشته و در تب و تاب انتخابات و پس از آن صورت گرفت، یک تظاهرات ضد نظام سرمایه داری نبود؛ در واقع شاید بتوان گفت که تظاهرکنندگان هنوز این موضوع را دریافته بودند که اعتراضات مردم مصر، تونس و سایر کشورهای جهان عرب، عموماً علیه پیامدهای آن نوع فرماسیون اقتصادی- اجتماعی بوده است که آقایان موسوی و کروبی، رؤیای رسیدن به آن را بیش از باند احمدی نژاد-خامنه ای در سر می پروراندند.

صفحه ۲



سکوت بس است! پیش به سوی تدارک انقلاب

مازیار رازی

۲۵ بهمن ۱۳۸۹، بار دیگر هزاران نفر از جوانان ایران به خیابان‌ها آمدند. این بار در حمایت از مبارزات مردم آفریقای شمالی علیه حکومت‌های استبدادی‌شان. اما این تظاهرات نیز همانند اعتراضاتی که سال گذشته و در تب و تاب انتخابات و پس از آن صورت گرفت، یک تظاهرات ضد نظام سرمایه داری نبود؛ در واقع شاید بتوان گفت که تظاهرکنندگان هنوز این موضوع را در نیافته بودند که اعتراضات مردم مصر، تونس و سایر کشورهای جهان عرب، عموماً علیه پیامدهای آن نوع فراماسیون اقتصادی-اجتماعی بوده است که آقایان موسوی و کروبی، رؤیای رسیدن به آن را بیش از باند احمدی نژاد-خامنه‌ای در سر می‌پروراندند. هرچند البته در این روز- با توجه به برخی اخبار منتشره و گزارشات شاهدان عینی- شعارهایی پراکنده و عموماً از سوی مردم عادی حاضر در خیابان‌های ملتهب شهر علیه افزایش قیمت نان و هزینه‌های حمل و نقل مطرح شد (که این خود مشخصاً آغاز تأثیرات طرح هدفمندسازی یارانه‌ها را نشان می‌دهد)، با این حال چنین شعارهایی وجه غالب را نداشت و اعتراضات، در کلیت خود تنها بر ضدّ جوّ خفقان، سرکوب و استبداد حاکم بود. به علاوه همانند سال پیش، گرچه فراخوان تظاهرات از سوی موسوی و کروبی انجام پذیرفت، اما اعتراضات تا حدود زیادی فرای مطالبات این "رهبران" اصلاح طلب حرکت کرد. درست مانند فراخوان به تظاهرات "سکوت" از سوی اصلاح طلبان که بلافاصله به تظاهرات پرهیجان و رادیکال علیه نظام جمهوری اسلامی و پایه‌های آن مبدل گشت. در این روز نیز شاهد بودیم که چگونه فراخوان موسوی، به مجرای برای خروج خشم بر حق جوانان تبدیل شد.

در وضعیت کنونی ایران، که میلیون‌ها نفر از جوانان و اقشار مختلف اجتماعی پا به صحنه مبارزات ضد استبدادی گذاشته‌اند، در وضعیتی که بحران سیاسی و اقتصادی به حدی رسیده که بحث پیرامون "چشم انداز برون رفت از بحران جامعه" به یکی از مسایل محوری ما تبدیل شده است، بدیل‌های سیاسی متفاوتی برای حل مشکل جامعه در مقابل هم مطرح می‌گردند:

نخستین بدیل، که در وضعیت کنونی بخش عمده طیف اپوزیسیون داخل و خارج را در بر می‌گیرد، بدیل "اصلاح طلبان" (یا سوسیال دموکراسی) است. امروز بخش وسیعی

از نیروهای اپوزیسیون، خواهان تحوّل مسالمت آمیز و بدون قهر از درون نظام کنونی و از "بالا" هستند. تظاهرات سال گذشته تحت "رهبری" میر حسین موسوی و با حمایت سایر نیروهای اپوزیسیون بورژوازی (طرفداران عقاید و راه حل‌های سوسیال دموکراسی) نمود این گرایش فکری است. تجربهٔ هشت سال حکومت خاتمی و بیش از یکسال دخالت‌های میرحسین موسوی در عمل نشان داده است که این‌ها، راه حلّ برون رفت از بحران سیاسی نیست. دولت احمدی نژاد/خامنه‌ای با نیروی هر چه شدیدتر تظاهرات مسالمت آمیز طرفداران اصلاح طلب را در هم شکست و در نهایت بار دیگر با اتکا به اوباش و چماق داران همیشگی اش، چند صبحی به حیات ننگین و نکبت بار خود ادامه داد.

بدیل دیگر، تغییرات بنیادی و یافتن راه حل‌های درازمدت برای تحقق آزادی‌های نه تنها مدنی، اجتماعی و سیاسی، بلکه آزادی اقتصادی است. بدیلی که کلّ نظام سرمایه داری را زیر سؤال می‌برد و آلترناتیو یک حکومت کارگری دموکراتیک را طرح می‌کند. بدیلی که اکثر زحمتکشان جامعه و تمام قشرهای تحت ستم را به اهداف عالی و نهایی آن‌ها می‌رساند. در تظاهرات ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ (و سال پیش) شاهد بودیم هنگامی که توده‌های مردم با ابزار سرکوب رو به رو شدند و به عبارتی تمامی منافذ و مجاری اعتراض به روی آن‌ها بسته شد، "سکوت" را شکانده و با صدای رسا شعار "مرگ بر دیکتاتوری" و "سرنگون باد نظام" را سر دادند. به سخن دیگر سرنگونی دولت حاکم، به عنوان یک آلترناتیو، در سطح جامعه طرح شده است و این بدیل در تقابل کامل با سیاست اصلاح طلبان قرار دارد.

امروز طرح مسألهٔ فروپاشی نظام موجود، هر روز صورتی عینی‌تر و ملموس‌تر از گذشته به خود می‌گیرد؛ حتی مدافعان رژیم نیز بدان اذعان داشته و از این رو به هراس افتاده‌اند و از وقوع نزدیک آن به یکدیگر هشدار می‌دهند (اعتراضات نمایندگان مجلس به موسوی و کروبی، اعلام برائت فراکسیون اقلیت از اصلاح طلبان، سخنرانی‌های روز ۱۶ بهمن ۸۹ در دانشگاه تهران به مناسبت کشته شدن صانع ژاله و صحبت‌های علنی از اعدام و مثله مثله کردن سران فتنه، همه و همه نمایانگر وحشت آنان از سرنگونی قریب الوقوع نظام و لزوم تشدید سرکوب‌ها است). همچنین، بحران عمیق اقتصادی و اختلاف‌های درونی رژیم- که امروز خود را عریان‌تر از قبل نشان می‌دهد- زمینه را برای مبارزات رادیکال‌تر کارگران و زحمتکشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری بیش از پیش فراهم می‌کند. به



اعتقاد ما پاسخ مثبت است. طبقه کارگر ایران، نه تنها در هر جنبشی در راستای سرنگونی رژیم فعالانه سهم خواهد بود، که نقش محوری و تعیین کننده ای نیز ایفا خواهد کرد.

به سخن دیگر، در تحولات آتی ایران، مسأله سرنگونی رژیم با حضور فعال کارگران جوان در صحنه جنگ و انقلاب، پیوند خورده است. بدون دخالت مستقیم این طبقه، سرنگونی یا اصولاً صورت نمی گیرد و یا جنگ داخلی به نفع ضد انقلاب (و فی المثل در اشکال انقلاب های رنگی) خاتمه می یابد. حضور فعال طبقه کارگر در صحنه جنگ، تنها تضمین جلوگیری از هرج و مرج است. (شاید بد نباشد تا در این جا اشاره ای هم به مصر داشته باشیم. باید به یاد داشت که تنها وقتی سه یا چهار روز پیش، کارگران اعتصابات خود را آغاز کردند، آن گاه دولت در آستانه فروپاشی قرار گرفت و ارتش با اجبار مبارک را وادار به استعفا کرد؛ چرا که اقتصاد در حال سقوط بود.)

طبقه کارگر در ایران، هم تجربه تاریخی (قیام بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربه تشکیلاتی (اعتصابات سال های پیش) را دارد. هیچ یک از قشرهای تحت ستم جامعه و هم چنین دسته ها و احزاب رنگارنگ سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیت ویژه و ممتازی نیستند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز، بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده های میلیونی در تعیین سرنوشت خود و نظم نوین اجتماعی بود. طبقه کارگر ایران بدون هیچ تجربه قبلی خاصی و از درون سال ها اختناق دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی از نظر وسعت و عمق، غیر قابل مقایسه با هیچ یک از انقلاب های توده ای- چه در تاریخ دوران پیشین ایران و چه سایر انقلاب های معاصر- انجام داد. انقلاب ایران نمونه بارزی بود از این که چگونه یک جنبش توده ای در جریان تکاملش می تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژوازی متکی بر امپریالیزم را در هم بکوبد (و البته نشان داد که در صورت نبود یک رهبری صحیح، چگونه انقلاب زمینه را برای تضعیف یا نابودی خود فراهم می آورد).

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی ترین اشکال خودسازماندهی توده ها، شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته های اعتصاب و محله ها و غیره شکل گرفتند. جنبش زنان که سال ها در حالت سکون و انفعال به سر می برد، برای مطالبه خواست ها و حقوق خود پا به عرصه مبارزات گذاشت؛ ملیت های تحت

سخن دیگر دوره آتی، دوره قیام و انقلاب است. بدیهی است که هر انقلابی نیز در درون خود «هرج و مرج»، «توطئه» و «کشتار و خونریزی» به همراه خواهد داشت. هر انقلابی همراه خود نیروهای «ضد انقلابی» را نیز پرورش می دهد؛ یعنی عناصر کهنه و ارتجاعی که خواهان حفظ شرایط موجود و مناسبات جاری جامعه هستند؛ انقلاب یعنی «جنگ» طبقاتی؛ یعنی برآمد تضاد قهرآمیز میان عناصر مترقی و عناصر ارتجاعی و کهنه جامعه. در این جنگ، نیروها، بسته به ماهیت طبقاتی خود، در مقابل یا در کنار یکدیگر صف آرایی کرده و تا غلبه یکی بر دیگری پیش می روند. از سیاستمداران بورژوازی که دیروز و امروز مردم را در خیابان ها به «سکوت» و «روش» «مسالمت آمیز» تشویق می کردند و می کنند، باید پرسید: در شرایطی که جوانان مبارز ایران بدون خشونت و دست بردن به سلاح این چنین به خاک و خون کشیده شدند، چرا نباید «حق» دفاع از خود داشته باشند و مبارزه را برای غلبه بر دشمن، ولو با توسل به روش های قهرآمیز تا انتها به پیش برند؟ چرا نباید در مبارزاتی که بهای آن را با خون خود می دهند، امکان پیروزی و از میان برداشتن تمامی مزدوران و ابزار سرکوب آن ها را داشته باشند؟ این موعظه ها برای تشویق به آرامش و دوری از خشونت دیگر چیست؟ به عبارت دیگر، چرا از جوانان خواسته می شود که کشته شوند و پاسخ این مزدوران را ندهند؟

بر خلاف نظر سوسیال دمکرات ها و اصلاح طلبان و لیبرال ها، انقلاب منطق خود را نیز دارد. قیام توده ای، یک «هنر» است. «جنگ طبقاتی»، «انقلاب»، «قیام» و «تسخیر قدرت» دارای «نظم» ویژه ای است، که کلیه پتانسیل نیروهای انقلابی را در راستای سرنگونی نیروی ضد انقلابی بسیج می کند. نظامی است که تدارک و تحقق سرنگونی رژیم و ساخت بنای یک رژیم نوین را به فرجام می رساند. چنان چه انقلاب از سازماندهی و برنامه ریزی صحیح برخوردار و رهبری کارگری انقلابی داشته باشد، خونریزی و کشتار به مراتب پایین تر از آن چه که در دو سال پیش رخ داده است، خواهد بود.

کارگران ایران و انقلاب

سؤال اساسی ای که در مورد وضعیت ایران در مقابل ما مطرح می گردد اینست که: آیا طبقه کارگر ایران تجربه، آگاهی و آمادگی کافی برای تدارک انقلاب و جذب اکثریت قشرهای تحت ستم به دور برنامه خود را داراست یا خیر؟ به



گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوازی و چه کمونیستی) می‌کوشد تا قدرت سیاسی را بدست آورد تا از این طریق بتواند دولت را در خدمت طبقه‌ای که وی نمایندگی آن را عهده دار است، قرار دهد.

«هرج و مرج»، «قیام»، «توطئه» و «جنگ داخلی»، همه اجزای جداناپذیر «انقلاب» هستند. در هر حرکتی برای سرنگونی دولت، جریان‌های سیاسی، اگر ساده لوح نباشند، با هدف تسخیر قدرت وارد کارزار جنگ و مبارزه می‌شوند. در جنگ داخلی، نیروها، متحدان طبیعی خود را در سنگرهای جنگ پیدا می‌کنند.

نیروهایی که خواهان حفظ نظام سرمایه داری و دولت آن هستند (و صرفاً در صدد تغییر نام «رژیم» یا «حکومت» اند- مانند اصلاح طلبان)، در یک جبهه قرار می‌گیرند و برعکس، نیروهایی که خواهان سرنگونی دولت سرمایه داری (در تمامی اشکال آن) و جایگزینی آن با دولت کارگری و دموکراتیک اند در یک سنگر مشترک جای می‌گیرند. در جنگ داخلی، هر نیرو، ناگزیر در جبههٔ متحدان واقعی خود قرار می‌گیرد.

در صورت بروز اعتلای انقلابی در ایران، کارگران پیشرو، گرایش‌های آنارشستی و آنارکو سندیکالیستی در درون جنبش کارگری، مارکسیست‌های انقلابی، زنان، ملیت‌های تحت ستم، دهقانان فقیر در یک سنگر قرار می‌گیرند. در مقابل آن‌ها، نیروهای طرفدار نظام سرمایه داری سنگربندی خواهند کرد. نیروهای بینابینی در جستجوی جبهه‌ای خواهند بود که از سازماندهی بهتری برخوردار است و به همین جهت، عنصر «محافظه‌کاری» در آن‌ها مشهود است؛ هر چه طبقهٔ کارگر قاطعانه‌تر و با اعتماد نفس بیشتری عمل کند، به همان نسبت می‌تواند قشرهای بینابینی (لیبرال‌ها، دمکرات‌ها، خرده بورژوازی و غیره) را به خود جلب کند. مارکسیست‌های انقلابی هیچ‌گاه از قبل از وقوع انقلاب، به روی خرده بورژوازی حسابی باز نمی‌کنند، چرا که اینان به محض مشاهدهٔ کوچکترین ضعفی، جبههٔ خود را تغییر می‌دهند. خرده بورژوازی گرچه قادر است شور و شوقی ناگهانی و حتی خشمی انقلابی از خود نشان دهد، اما پشتکار ندارد. به محض برخورد با نامالیقات دلسرد می‌شود و از قلّه بلند امید در سراسیمه سرخوردگی می‌افتد (تجربهٔ این قشر را دقیقاً در رویدادهای پیش رو مشاهده خواهیم کرد).

ستم (کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با روحیهٔ قاطع وارد کارزار مبارزه شدند. مبارزات بیکاران برای کسب و تضمین شغل و بیمه‌های تأمین اجتماعی و جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند.

کلیهٔ این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده است و در وضعیت بروز جنگ و انقلاب آتی، در سطوح عالی تری مجدداً می‌تواند تکرار شود.

در مقابل، اپوزیسیون بورژوازی (جبههٔ ملی و نهضت آزادی و امثالهم) همانند یک طفل علیل در مقابل چنین جنبشی به مثابهٔ یک ناظر صیرف، مبهوت باقی ماند (سیاست‌های خاتمی و میرحسین موسوی بی‌شبهت به همقطاران سابق خود نیست).

اضافه بر این‌ها، طی ۳۲ سال اختناق حاکم، طبقهٔ کارگر ایران نشان داد که با تمامی فراز و فرودها، دست از مبارزه بر نداشته است. تنها افراد مغرض این واقعیت را انکار می‌کنند. صدها اعتصاب کارگری در کارخانه‌های ایران، طغیان شهرهای ایران، وقایع «اسلام شهر»، مبارزات کارگران هفت تپه، صدرا، و کارگران نساجی کردستان و غیره همه حکایت از تداوم جنبش کارگری دارد. جنبشی که سوای تمامی فرازها و فرودها، دوره‌هایی از اختگی و سستی یا غرغش و طغیان، در مجموع متکامل و روبه‌جلو بوده و این حقیقتی است که به هیچ‌رو نمی‌توان انکار کرد.

مبارزه برای قدرت سیاسی

از دیدگاه مارکسیست‌های انقلابی، انقلاب مبارزه‌ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزای مشخص خود را داراست: نیروی محرکه، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب‌ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام‌هاست. مکانیزم انتقال آن تشکیلات مقننه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می‌باشد و بالأخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران، پلیس، بسیجی و لباس شخصی‌ها، دادگاه‌ها، زندان‌ها و سپاه است.



با هم برای سرکوب جنبش کارگری به توافق رسیده باشند، در آینده هم چنین خواهند کرد.

این نظریه در مورد میرحسین موسوی و کروبی نیز صدق می‌کند. در حادترین برخوردها میان توده‌های میلیونی با سرکوبگران، ایشان غایب بود. در تظاهرات روز ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ نیز هردوی این رهبران غایب بودند. سخنان کلی و محافظه‌کارانهٔ آن‌ها، توده‌های وسیعی را به راه مبارزهٔ خود انگیزته و عملاً بدون رهبری سوق داده است. این رهبران اصلاح طلب همانند همتایان خود در بهمن ۱۳۵۷ مجدداً پشت توده‌ها را خالی کرده و برای "حفظ نظام"، با خامنه‌ای وارد معامله می‌گردند یا چه بسا، خود آن‌ها به عنوان رهبران آتی، به موجودیت نظام ادامه دهند. (البته این موضوع را هم باید در نظر گرفت که با توجه به تشدید برخوردهای دولت و صحبت‌های علنی از اعدام سران فتنه، این امکان وجود دارد که موسوی و کروبی در بیانیه‌های بعدی خود کمی شدید الحن تر صحبت کنند. اما این امر، تنها راه چارهٔ آنان برای حفظ سنگر و موجودیت شان است و نه نشان دهندهٔ تغییر کیفی در دیدگاه، نگرش و سیاست هایشان).

تاریخ انقلاب‌ها و جنگ‌های معاصر نشان داده است که ترس و واهمهٔ بورژوازی (و امپریالیزم) از طبقهٔ کارگر و جنبش توده‌ای زحمتکشان، به مراتب بیشتر از مستبدان بورژوازی است. زیرا با بورژوازی مستبد نهایتاً کنار می‌آیند، اما با نیروی پیش‌روندهٔ طبقهٔ کارگر هرگز به آشتی نخواهند رسید (مادام که سرمایه‌داری پابرجاست، تضاد عمده و اصلی - یعنی تضاد مابین نیروی کار و سرمایه - اجتناب‌ناپذیر خواهد بود).

تکالیف مارکسیست‌های انقلابی و تشکیل مجلس مؤسسان انقلابی

وظیفهٔ مارکسیست‌های انقلابی، تحت هر وضعیتی، تدارک برای مداخله در جنبش کارگری است. مارکسیست‌های انقلابی نقش دیگری به جز قرار گرفتن در کنار کارگران و زحمتکشان ندارند؛ کسانی که به هر بهانه و استدلالی خود را در کنار خائنین به طبقهٔ کارگر - همانند موسوی‌ها - می‌یابند، شایستگی آن را ندارند که نام "کمونیست" بر روی خود بگذارند.

با توجه به وضعیت عینی ایران، تنها یک بدیل برای حل مسایل جامعه وجود دارد و آن هم سرنگونی رژیم و آغاز انقلاب کارگری است. یک نیروی انقلابی بایستی به

بنابراین، در صورت وقوع تحولات غیرمترقبه (حملهٔ نظامی یا جنگ داخلی) مارکسیست‌های انقلابی موظفند که جنگ داخلی را به انقلاب و نهایتاً قیام توده‌ای برای تسخیر قدرت تبدیل کنند؛ و این امر امکان‌پذیر نیست مگر این که از ابتدا اعتماد به نفس در درون طبقهٔ کارگر وجود داشته باشد. طبقه کارگر فقط در صورتی می‌تواند اعتماد به نفس لازم را برای براندازی حکومت به دست آورد که چشم‌انداز روشنی در برابرش گشوده شود و فرصت بیابد که تناسب نیروها را - که به نفع او در حال تغییر هستند - در میدان عمل بیازماید، و ضمناً وجود یک رهبری مطمئن از خود، ثابت قدم، و بصیر را در بالای سر خود حس کند: حزب پیش‌تاز انقلابی به عنوان پیش‌قراول با صلابت و کارآزمودهٔ این طبقه.

بورژوازی و امپریالیزم

یکی دیگر از اصول مارکسیست‌های انقلابی عدم اتحاد با خائنین به جنبش کارگری است. تجربهٔ جنبش کارگری در سطح جهانی بارها به ما آموخته است که اتحاد با کسانی که کوچکترین احترامی به حقوق دمکراتیک مردم زحمتکش و کارگران نمی‌گذرند و حتی در سرکوب آنان چه در حکومت و چه از طریق جاسوسی و همکاری با رژیم، شرکت داشته‌اند، جایز نیست.

می‌گویند باید از اختلافات درونی هیئت حاکم سود جست و نخست همراه با اصلاح‌طلبان، اقتدارگرایان را کنار گذاشت. در درون بورژوازی ایران گرچه همواره اختلاف‌ها و شکاف‌هایی وجود داشته، اما در چند دههٔ گذشته و تحت هیچ وضعیتی، شاهد نبوده‌ایم که نظام، به مثابهٔ یک کل واحد، در لبه پرتگاه قرار گرفته باشد. حتی در زمان سرنگونی رژیم شاه، بورژوازی (همراه با بخش عمده‌ای از ارتش و ساواک)، برای حفظ منافع عمومی سرمایه‌داری، تن به تغییر رژیم داد و به خمینی پیوست (البته با نظارت و توافق امپریالیزم). امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که در روزهای قبل از انقلاب، مذاکرات مخفی میان بهشتی و بزرگان (به نمایندگی بورژوازی بازار) از یکسو و سران ارتش و ساواک (به نمایندگی از بخش موجود بورژوازی ایران) از سوی دیگر، تحت دآوری ژنرال هویزر (به نمایندگی از امپریالیزم آمریکا) صورت گرفت. معامله از بالا نیز برای کنترل کردن جنبش توده‌ای (به وسیلهٔ خمینی) صورت پذیرفت. بقیهٔ وقایع، تاریخ شکست انقلاب ۱۳۵۷ است. چنانچه بخش‌های مختلف بورژوازی ایران در گذشته



تشکیل آن مبادرت کردند. اما، در عمل این مجلس در مقابل شوراها قرار گرفت و منحل اعلام شد. اما می توانست ادامه یابد. زیرا دولت کارگری که متکی بر اکثریت آرای شوراها کارگری در قدرت قرار گرفته است نباید واهمه ای از تشکیل چنین مجلسی داشته باشد.

اما اگر کارگران و دهقانان فقیر قادر به تشکیل حکومت شورایی نشدند؛ در آن زمان، آیا طرح شعار تأسیس مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی اصولی است؟ پس از سرنگونی این دولت های مستبد، چنانچه حکومت شورایی (کارگران و دهقانان فقیر) به علت عدم آمادگی شوراها کارگری و یا عدم وجود یک حزب پیشتاز انقلابی سراسری به مثابه سازمانده جنبش کارگری، شکل نگیرد (که وضعیت تونس و مصر چنین است)، مارکسیست های انقلابی ها در هیچ حکومتی دیگری (که محققاً بورژوازی خواهد بود- حتی دمکراتیک ترین آن) نباید شرکت کنند. اما، در عین حال در این مقطع (و تنها در این مقطع که حکومت شورایی توفیق حاصل نکرده است)، آنها باید خواهان تشکیل «مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی» (نه مجلس مؤسسان به مفهوم پارلمان عادی بورژوازی) شوند. مجلس مؤسسانی که هیچ ارگان و سازمان و فردی را بالای سر خود نمی پذیرد، از سوی نیروهای مسلح توده ای نظارت می شود و به وسیله نمایندگان واقعی مردم با رأی مستقیم، همگانی، مخفی و آزاد تشکیل می گردد، تأسیس گردد. این مجلس کار خود را در راستای تدارک تشکیل یک حکومت انقلابی (کارگری و دهقانی) آغاز می کند. تا تشکیل حکومت کارگری، نمایندگان کارگران و دهقانان فقیر و حزب های وابسته به آن ها به طور مستقل در این مجلس شرکت خواهند کرد. چنین مجلسی البته یک «حکومت» نیست، بلکه تنها تجمع یا نهادی است برای تدوین «قانون اساسی» و تشکیل حکومت کارگری آتی. شرکت در چنین مجلسی با شرکت در حکومت بورژوازی متفاوت است. نمایندگان طبقه کارگر، شوراها کارگری، دهقانی، زنان، ملیت های تحت ستم و هم چنین سایر قشرهای غیر پرولتری و متحدان طبقه کارگر برای متقاعد کردن کل جامعه به برنامه انقلابی خود، به زمان تنفس نیاز دارند. تشکیل مجلس مؤسسان انقلابی و دمکراتیک این زمان تنفس را ایجاد می کند که قشرهای تحت ستم جامعه و ضرورت تشکیل یک حکومت کارگری متکی بر جمهوری شورایی پی ببرند.

طور مشخص و متمرکز در صدد ارتباط گیری با کمیته های عمل مخفی در راستای هماهنگ کردن آن ها برای تدارک اعتصاب باشد. ایجاد «هسته های کارگری سوسیالیستی» برای ارتباط گیری با کمیته های مخفی و ایجاد زمینه برای تشکیل یک «حزب پیشتاز انقلابی» یکی از وظایف عمده مارکسیست های انقلابی در دوره پیش روست. مارکسیست های انقلابی بایستی همراه و در کنار پیشروی کارگری، به ساختن و گسترش این کمیته های عمل مخفی اقدام کنند، وگرنه در انقلاب ایران، نقشی جز تبدیل شدن به آلت دست بورژوازی، نخواهند داشت.

چنان چه چشم انداز «واقعی»، یک چشم انداز انقلاب کارگری متکی به شوراها کارگران و زحمتکشان باشد، وظیفه اساسی مارکسیست های انقلابی جهت گیری سیاسی به سوی قشر پیشروی کارگری در راستای تدارک انقلاب آتی خواهد بود. تدارک انقلابی نیز شامل فعالیت مشخص در درون و همراه با این قشر برای فراهم آوردن زمینه مناسب برای تسخیر قدرت و جایگزینی دولت بورژوازی با یک دولت کارگری است. در این میان، برنامه ریزی دقیق، موشکافانه و متمرکز، برای گذار از جامعه فعلی به جامعه و دولت انقلابی آتی، فاکتوری اساسی و از اهمیت حیاتی برخوردار است. برای رسیدن به این اهداف در شرایط عدم سازماندهی متشکل جنبش کارگری و نبودن یک حزب پیشتاز انقلابی؛ مبارزه برای اعتصاب عمومی توده ای و تشکیل مجلس مؤسسان انقلابی و دمکراتیک در دستور روز جنبش ضد سرمایه داری قرار می گیرد. بدیهی است که استراتژی اساسی مارکسیست های انقلابی ها تأسیس مجلس مؤسسان نیست. استراتژی مارکسیست های انقلابی، تشکیل حکومت کارگری است. شعار حکومتی ما نیز تنها «حکومت شورایی» است. در صورت عدم توفیق تشکیل «حکومت شورایی» و تحمیل یک حکومت «موقت» غیر کارگری به وسیله سایر قشرهای جامعه، (که در وضعیت کنونی تونس و مصر صادق است)، مبارزه برای تشکیل «مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی» در دستور کار قرار می گیرد.

تجربه تاریخی در انقلاب روسیه نشان داد که، لنین و بلشویک ها زمانی تشکیل مجلس مؤسسان را طرح کردند که حکومت ماقبل سرمایه داری (تزار) بر مصدر قدرت قرار داشت، و تشکیل مجلس مؤسسان به وسیله حکومت موقت، می توانست پس از سرنگونی تزار، راه را برای تشکیل دولت کارگری آتی هموار کند. و از آن جایی که تشکیل مجلس مؤسسان در برنامه بلشویک ها آمده بود، آن ها به



منطقه

به مناسبت سی و دومین سالگرد انقلاب بهمن و وقایع

پرسش: با سلام و تشکر برای شرکت در مصاحبه با نشریهٔ میلیتانت. رفیق مازیار، در آستانهٔ سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و با توجه به اعتراضات توده‌ای در جهان عرب و تشابه آن با انقلاب ایران، و هم‌چنین تداوم حرکت‌های توده‌ای جوانان در خیابان‌های مصر و به‌ویژه رودروی‌ی آشکار با رژیم حسنی مبارک، برخی به این باور رسیده‌اند که "انقلاب" در منطقه آغاز شده است! نظر شما در این مورد چیست؟

پاسخ: با درود به شما و خوانندگان میلیتانت. امروز در هفدهمین روز از اعتراضات، ده‌ها هزار نفر از مخالفان حکومت حسنی مبارک در میدان تحریر تجمع کرده و ورودی پارلمان این کشور را مسدود کرده‌اند. از آن مهم‌تر گزارش‌هایی هم از اعتصاب گسترده کارگری در نقاط مختلف مصر گزارش شده است. همچنین، حدود ششصد نفر از کارگران نیز در کانال سوئز، اعتصاب کرده‌اند. بدیهی است که این اعتصاب، تأثیری بر حرکت کشتی‌ها در کانال سوئز نخواهد گذاشت. در ضمن، بیش از یک میلیون توریست، که یکی از منابع اصلی درآمد مصر هستند، آن کشور را ترک کرده و اکثر بانک‌ها و مراکز دولتی در اعتصاب به سر می‌برند. از سوی دیگر، دولت عمر سلیمان نه تنها به بیش از ۶ میلیون نفر از کارکنان دولتی و عدهٔ ۱۵٪ اضافه دستمزد داده، بلکه در پشت درهای بسته با اکثر احزاب اپوزیسیون در حال مذاکره و معامله بوده است تا ائتلافی از این احزاب بورژوا به وجود آورد و روند انقلاب را به کمک آنان مسدود کند.

بدیهی است که حرکت مستقل جوانان در میدان تحریر و اعتصابات کارگری قابل تقدیر است و تمام نیروهای مترقی از این حرکت‌ها حمایت می‌کنند. اما؛ این وقایع هنوز "آغاز انقلاب" مصر در جهت سرنگونی دولت سرمایه‌داری حسنی مبارک را نشان نمی‌دهد. برای فراخوان به انقلاب در جهت براندازی نظام سرمایه‌داری، فاکتورهای دیگری نیاز است که در مرکز آن تشکل‌های مستقل کارگری و حزب پیش‌تاز انقلابی قرار دارد. به اعتقاد من، از واژهٔ "انقلاب" باید به‌طور مشخص استفاده کرد. متأسفانه بسیاری از گروه‌های سیاسی، از کلمهٔ "انقلاب" به‌شکلی نادرست استفاده می‌کنند. این امر می‌تواند عواقب مخربی در ارتباط با نوع، سطح و کیفیت دخالتگری مارکسیست‌های انقلابی داشته باشد.

انتظارات میان نیروهای انقلابی را بالا می‌برد و به توهم توده‌ها به احزاب بورژوایی اپوزیسیون دامن می‌زند. باید توجه داشت که برای تدارک هر انقلابی نیاز به تحلیل مشخص از وضعیت مشخص اجتماعی است. به‌ویژه ارزیابی توان و آمادگی پیشروان کارگری - که پیروزی یک انقلاب را با سازماندهی خود در درون حزب سیاسی خود، تضمین می‌کنند - ضروری است. به سخن دیگر، موقعیت انقلابی امکان دارد که به وجود آید. آن چه امروز در مصر، تونس، الجزایر و غیره شاهد آن هستیم، صرفاً ایجاد یک موقعیت انقلابی است. اما هر موقعیت انقلابی، الزاماً به انقلاب منجر نمی‌گردد.

بنابراین زمانی که مارکسیست‌های انقلابی از کلمهٔ "انقلاب" به مفهوم اخص آن استفاده می‌کنند، منظورشان این است که موقعیت انقلابی در جامعه به‌گونه‌ایست که می‌تواند به انقلاب منجر گردد. آیا طبقهٔ کارگر آمادگی و توان سازماندهی انقلاب را دارد؟ آیا این وضعیت به پیروزی انقلاب منجر می‌شود؟ آیا این وضعیت به اعتلای انقلابی خواهد انجامید؟ تمامی این سؤالات را نمی‌توان بدون ارزیابی دقیق از وضعیت خود کارگران و تناسب قوای طبقاتی در جامعه، به‌طور جامع پاسخ جامع داد.

امروز حرکت‌های توده‌ای در منطقه، متأسفانه با هدف سرنگونی نظام‌های سرمایه‌داری نیست. هدف، برکناری چند عنصر فاسد در قدرت است. این هدف که بر اساس سیاست‌های موجود احزاب بورژوایی اپوزیسیون بر جنبش تحمیل می‌گردد، انقلاب را در بطن خود خفه می‌کند. در چنین شرایطی تنها مبارزه برای تشکیل یک مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی است که فرصت تنفسی را برای تدارک انقلاب از طریق افشای احزاب موجود بورژوایی (مانند اخوان المسلمین) ایجاد می‌کند. (رجوع شود به مقالات مازیار رازی در وبلاگ میلیتانت - بهمن ۱۳۸۹)

پرسش: در حاشیهٔ وقایع منطقه، درس‌های انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: درس‌های قیام بهمن برای جوانان و کارگران پیشرو و زنان ایران می‌تواند راه‌گشای مبارزات دورهٔ آتی آن‌ها باشد. در وضعیت فعلی و در آغاز سی و دومین سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷، بررسی درس‌های آن می‌تواند کمکی در راستای مبارزات آتی کارگران پیشرو باشد.



نودمین سالگرد آن در تابستان فرا خواهد رسید، دقیقاً یکی از دستاوردهای آن زمان است. اما از سوی دیگر دولت انگلستان را مصمم کرد تا در مقابل این جنبش‌ها (به ویژه تأثیر آن در هندوستان) به ایجاد حکومت‌های مرکزی قوی مبادرت کند تا از گسترش جنبش‌ها جلوگیری به عمل آورد. یکی از دستاوردهای آن در ایران تشکیل بیست سال اختناق «سیاه» رضاشاهی بود. در شهریور ۱۳۲۰، با فرار رضاشاه و فروپاشی ارتش ایران، تحت تأثیر اشغال ایران به وسیله نیروهای متفقین، بار دیگر گشایش‌هایی در ایران ایجاد گشت. در زمان کوتاهی، جنبش‌های ملیت‌های ستمدیده‌گرد و آذری علیه ستم ملی شکل گرفتند و به پیروزی‌هایی نیز دست یافتند. جنبش‌های کارگران، به ویژه کارگران صنایع نفت، برای نخستین بار در تاریخ در سطح سراسری تحقق یافت. اما، خیانت‌های بورکراسی شوروی به جنبش آذربایجان، آن جنبش را با شکست رو به رو کرد. سیاست‌های سازش کارانه «حزب توده» نیز جنبش‌کاری را به کجراه برد و بدین ترتیب، اعتصاب‌ها و مبارزات کارگری به شکست انجامید. در پی آن، دست دولت برای حمله به جنبش کردستان و آذربایجان باز ماند.

اما راست روی‌های حزب توده (خواست اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی) و سپس «چپ» روی‌های آن (در مقابل جنبش ملی شدن نفت) به تنهایی حرکت‌های توده مردم ایران را مسدود نکرد، بلکه «جبهه ملی» در رأس جنبش ملی شدن نفت قرار گرفت و ضربه مهلک را بر پیکر آن زد. در واقع جبهه ملی از جنبش «ملی» بیش‌تر هراسید تا از سلطنت! جبهه ملی بارها کوشید تا جنبش توده‌ای را پراکنده سازد و به مطالبات خود از طریق زد و بند با دربار و بندبازی بین دولت‌های امپریالیستی، نایل آید. اما، این مانورها، عاقبت خود جبهه ملی را نیز فدا کرد. توده‌هایی که در ۳۰ تیر علیه سلطنت به پا خاسته بودند، در ۲۸ مرداد دلیلی برای دفاع از حکومت مصدق نیافتند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دوره تثبیت ارتجاع و در واقع نتیجه سیاست‌های اشتباه حزب توده و جبهه ملی بود.

در دوره پیش از انقلاب ۱۳۵۷، با قطبی شدن و تشدید بحران ساختاری سرمایه داری دوره شاه، تضادهای اجتماعی نیز حاد گشتند. زمینه اساسی بحران سیاسی آن دوره، بحران اشباع تولید سرمایه داری بود. به سخن دیگر، بخش‌های موجود تولید صنعتی با محدودیت‌های ساختاری مواجه شدند. تولید وسایل تولیدی (ماشین‌آلات اساسی تولیدی) اجازه توسعه نمی‌یافتند، تنها تولید متکی بر وسایل مصرفی بود

در ارزیابی انقلاب بهمن تنها نمی‌توان به «انقلاب» و مبارزات «قهرمانانه» مردم علیه استبداد پهلوی اشاره کرد. در این امر تردیدی نیست که بدون اعتصاب عمومی، به خصوص اعتصاب کارگران شرکت نفت، و هم چنین از خود گذشتگی، مقاومت و مبارزه وسیع مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان، آن انقلاب به ثمر نمی‌رسید. اما، مسأله این جاست که آن انقلاب عظیم در زمان کوتاهی به شکست انجامید. رهبری انقلاب از دست کارگران، جوانان، ملیت‌های ستمدیده و سربازان و نیروهای مسلح مردمی، خارج شد و به دست همان ساواکی‌های سابق و ارتش و پاسداران و سرمایه داران دیگری سپرده شد.

پرسش: پیش از توضیح علل شکست می‌توانید در مورد پیش زمینه‌های عینی که منجر به این انقلاب شد توضیح دهید؟

پاسخ: بله حتماً می‌توان اذعان داشت که از بدو ادغام ایران در بازار جهانی سرمایه داری، بحران دائمی اجتماعی گریبان گیر جامعه ایران گردید. این مسأله البته تنها ویژه ایران نیست، بلکه شامل اکثر کشورهای واپس مانده می‌گردد. اما، در ایران از دوره قاجار اثرات ادغام آن در نظام امپریالیستی به وضوح دیده می‌شود. تحت فشار کشورهای امپریالیستی، به ویژه روسیه تزاری از شمال و بریتانیا از مرزهای شرق، دولت قاجار تحت استیلای مالی حکومت‌های امپریالیستی در آمد. سلاطین قاجار، برای رفع نیا‌های مالی دولت و دربار، به ویژه در مورد ایجاد ارتش و وسایل جنگ‌های ایران-روس، مجبور به دریافت وام‌های کلان از سرمایه داران خارجی شدند و در مقابل امتیازات اقتصادی کلانی را به آن‌ها اعطا کردند. بدین ترتیب راه برای سرازیر شدن کالاهای مصنوعی غرب به بازارهای محدود ایران باز شد. از سوی دیگر، دولت آغاز به فروش مناصب دولتی و املاک سلطنتی و خالصه (زمین و ملک پادشاهی) به بازرگانان و ثروتمندان ایرانی کرد. در نتیجه، مالکیت خصوصی بر زمین رشد کرد و این تأثیر مستقیمی بر وخیم شدن وضعیت دهقانان گذارد. انقلاب مشروطه تحت چنین وضعیتی به وقوع پیوست.

شکست دولت تزار در جنگ ژاپن و روسیه و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نیز در گسترش جنبش علیه دولت قاجار تأثیر گذارد.

سرنگونی تزاریزم در سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی بود در مبارزات ضد استبدادی در ایران. پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روح نوینی در جنبش‌های منطقه دمید. جمهوری شوروی ایران، که در سال ۱۲۹۹ در گیلان احیا شد و



اول، در کلّ دوره اختناق بیست و چند ساله پس از کودتا، حکومت شاه در پراکنده نگاه داشتن و متفرق کردن جنبش کارگری و نیروهای وابسته به آن، توفیق حاصل کرده بود. هیچ یک از مخالفان رژیم از کوچک ترین آزادی بیان، سازماندهی و تجمع برخوردار نبودند. در صورتی که در مساجد و حسینیه ها، بر روی مخالفان مذهبی باز بودند. گرچه مخالفان مذهبی نیز قربانی دستگیری ها، شکنجه ها و اعدام ها از سوی ساواک گشتند، اما این ها قابل مقایسه با سایر نیروهای اپوزیسیون نبود. دوم، خرده بورژوازی، در اثر ادغام ایران در نظام امپریالیستی و به ویژه رشد مشخص سرمایه داری در دو دهه پیش از قیام بهمن، آسیب فراوان دیده و به مخالفان و معترضان سیاست های رژیم شاه تبدیل شده بود. نفوذ روحانیت در درون این قشر سنتاً بسیار عمیق بوده است و در نتیجه قادر به بسیج مخالفان علیه رژیم شاه شدند. در واقع پایه مادی روحانیت این قشر بودند. و سوم، نبود رهبری جنبش کارگری و نقش مخرب حزب توده و جبهه ملی و اتحاد آنان منجر به تحمیل رهبری روحانیت بر جنبش توده ای گشت.

پرسش: توضیح دهید که نقش نیروهای چپ چه بود؟

پاسخ: به اعتقاد من، مسبب اصلی تقویت و تثبیت موقعیت ضعیف و متزلزل اولیه رژیم، کجروی ها در سیاست های «سازمان چریک های فدایی خلق ایران» و «سازمان مجاهدین خلق ایران»، بود. این دو سازمان، که از اعتبار بسیاری در میان جوانان و کارگران برخوردار بود، به علت نداشتن برنامه مشخص مداخلاتی و ارزیابی صحیح از ماهیت واقعی رژیم خمینی، سر تعظیم در مقابل «روحانیت مبارز و مترقی» (!) فرود آورد و کلّ نیروهای جوان «چپ» را فدای ندانم کاری سیاسی خود نمود. اولی با به ارث بردن سیاست های استالینیستی تشکیل بلوک طبقاتی، رژیم را در ابتدا «ضد امپریالیست» و «متحد» طبقه کارگر معرفی کرد و دومی، به عنوان یک سازمان خرده بورژوا، در مقابل رژیم تمکین نمود.

برای نمونه، یک سال پس از قیام، در زمان نخستین انتخابات ریاست جمهوری، سازمان چریک های فدایی خلق، در نشریه کار شماره ۴۳، به جای تشکیل یک اتحاد عمل گسترده از صف مستقل کارگران و نیروهای انقلابی و مارکسیست، با انتشار رئوس «برنامه حداقل» و خالی کردن صحنه انتخاباتی، حمایت از مسعود رجوی را توجیه کرد. چند روز قبل از انتخابات نیز نماینده سازمان مجاهدین، به فرمایش

(تولید کفش ملی، تیر آهن و غیره). تولید و سرمایه گذاری در کشاورزی نیز رو به کاهش مطلق می رفت. بیکاری و شمار فقرای شهری ناراضی افزایش یافت. ناتوانی دولت شاه در مهار کردن بحران، منجر به فرار سرمایه شد. در نتیجه، زمینه عینی برای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ فراهم آمد.

پرسش: نقش بورژوازی ضد سلطنت شاهنشاهی در انقلاب چه بود؟

پاسخ: در هر انقلابی، بورژوازی با «ظاهر» متفاوتی برای تحمیل توده ها نمایان می شود. در قیام بهمن نیز بورژوازی ایران پس از قطع امید از رژیم شاه به شکل یک رژیم سرمایه داری دیگر، ملبس به جامه «روحانیت» ظاهر گشت. دیری نپایید که اکثریت مردم ایران به ماهیت واقعی رژیم سرمایه داری پی بردند.

یکی از درس های قیام بهمن این است که کارگران پیشرو نبایستی تحت هیچ وضعیتی، به هیچ یک از گرایش های بورژوازی اعتماد کنند. بورژوازی با هر لباسی که ظاهر گردد، هدفی جز خیانت به آرمان های توده های کارگر و زحمتکش نداشته و نخواهد داشت.

در عین حال، گرایش های خرده بورژوا در هر انقلابی بین دو قطب اصلی جدل طبقاتی (پرولتاریا و بورژوازی) در نوسان اند. این «گرایش» مابینی که با ظاهری آراسته و «رادیکال» پا به عرصه جدال طبقاتی می گذارد، به سمت و سوی طبقه ای که قدرت بیش تری را در نهایت به چنگ می آورد، می رود.

تجربه انقلاب بهمن نشان داد که بخشی از خرده بورژوازی به علت نبود یک سازمان سراسری انقلابی، به نیروی «ضربت» ضد انقلاب تبدیل گشت و شکست انقلاب را تسریع کرد. تنها دهقانان فقیر، ملیت های ستمدیده و زنان و جوانان رادیکال از متحدان پرولتاریا هستند. سایر قشرهای متزلزل خرده بورژوازی قابل اعتماد نیستند.

پرسش: پس چرا در این وضعیت رهبری انقلاب ضد استبدادی علیه نظام شاهنشاهی، به دست "روحانیت" افتاد و نه یک نیروی "انقلابی و ضد سرمایه داری"؟

پاسخ: رهبری انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به چند علت به دست روحانیت افتاد:



آن جایی که سازماندهی متشکلی وجود نداشت، رهبری انقلاب به دست یک گرایش ضد انقلابی دیگر افتاد.

سرمایه داران و متحدان ملی و بین المللی شان برای به کجراهه کشاندن انقلاب، تدارک دیدند؛ در صورتی که نیروهای انقلابی، که در رأس جنبش کارگری قرار گرفته بودند، چنین تدارکی را ندیدند.

برای توفیق در انقلاب آتی، چنین درسی بایستی از سوی نیروهای مارکسیست انقلابی در نظر گرفته شود. این تدارک بایستی از هم اکنون صورت پذیرد. زیرا که در دورهٔ اعتلای انقلابی، تنها نیروهایی که از پیش برای چنین سازماندهی ای تدارک دیده باشند، قادر به تأثیر گذاری و نفوذ در درون طبقهٔ کارگر خواهند بود. چنانچه در دورهٔ انقلاب، گرایش مارکسیزم انقلابی از حداقلی از نیرو در درون پیشروان کارگری برخوردار بود، از همان ابتدا در مبارزات پیرامون حقوق دمکراتیک شرکت می کرد، رهبری مبارزات ضد استبدادی و ضد سرمایه داری را به دست می گرفت و نقش تعیین کننده ای ایفا می نمود، انقلاب مسیر متفاوتی را طی می کرد. اما باید توجه داشت که این خود نیاز به تدارکاتی پیشین را می داشت. نیروهای مارکسیست انقلابی موجود یا تجربهٔ کافی نداشتند و یا از نفوذ کافی در میان جنبش کارگری برخوردار نبودند. در این جا گرایش های مارکسیست انقلابی نیز باید بیاموزند که رهبری جنبش کارگری یک شبه با برنامه های "انقلابی" ظاهر نمی گردد. مارکسیست های انقلابی نیز باید از پیش تدارک دخالت گری در جنبش کارگری را دیده باشند و با شرکت مؤثر و مداوم در کنار کارگران اعتبار کافی را کسب کرده باشند تا بتوانند در دورهٔ اعتلای انقلابی برنامهٔ انقلابی خود را به آزمایش بگذارند. بدیهی است که بدون تدارک سیاسی، تشکیلاتی و آموزشی، طبقهٔ کارگر قادر به حفظ دستاوردهای خود نخواهد شد. چنین اقداماتی نیز تنها به وسیلهٔ یک حزب پیشتاز کارگری امکان پذیر است. حزبی که طی دوره ای از مداخلات مستمر در درون طبقهٔ کارگر، اعتبار و اعتماد حداقل قشر پیشروی کارگری را به خود جلب کرده باشد.

در دورهٔ آتی، متکی بر تجارب انقلاب بهمن ۱۳۵۷، وظیفهٔ اصلی کلیهٔ نیروهای مارکسیست انقلابی تشکیل یک اتحاد عمل «ضد سرمایه داری» همراه با تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری همراه با پیشروان کارگری است.

«فقیه اعظم» کاندیداتوری خود را پس گرفت و کلیهٔ «متحدان» کمونیست خود را خلع سلاح کرد! این گونه ندانم کاری های سیاسی منجر به ایجاد «فرصت طلایی» برای رژیم در سازماندهی و تدارک نیروهای ضد انقلابی علیه کارگران و نیروهای انقلابی گشت. «چپ روی» های این دو سازمان پس از این دوره نتوانست سیاست های اشتباه دورهٔ اولیهٔ آن ها را خنثی کند و خود آن ها نیز فدای اشتباهات گذشته گشتند. البته در مرحلهٔ بعدی، نقش حزب توده در همکاری نزدیک با هیئت حاکم «ضد امپریالیست» (!) بود که این امر، تأثیرات مخربی برجای گذاشت و رژیم را در «تمام سطوح» تقویت کرد. حزب توده بار دیگر نشان داد که در چالش های طبقاتی، در کدام سنگر قرار می گیرد. بهای این «خدمات» به سرمایه داری ایران را، آن ها نیز خود پرداختند.

قیام بهمن نشان داد که از سازمان های «رادیکال» خرده بورژوا که با به یدک کشیدن عناوین «کمونیست»، «کارگری»، «خلفی» و «فدایی» پا به عرصهٔ حیات سیاسی می گذارند، و گاهی از «پایه» اجتماعی نیز برخوردار می شوند و «شهید» هم می دهند، نمی توان توقع داشت که پیگیرانه و تا انتها بدون لغزش های «اساسی»، در جبههٔ پرولتاریا باقی بمانند. داشتن «پایهٔ اجتماعی» و اعطای «شهید» و «از خود گذشتگی» - گرچه بی شک قابل تقدیر است - اما الزاماً مشی صحیح سیاسی را تضمین نمی کند.

این گرایش ها تا برش کامل از برنامه های ناروشن خرده بورژوایی و الحاق به صفوف کارگران پیشرو در راستای ایجاد حزب پیشتاز کارگری و پذیرش عملی برنامهٔ سوسیالیزم انقلابی، به سیاست های زیگزآگ وار «چپ گرایانه» و «راست گرایانه»، همان طور که طی انقلاب ۵۷ به طور سیستماتیک انجام دادند، ادامه می دهند و نقش تعیین کننده و مؤثری در انقلاب آتی ایفا نخواهند کرد.

آیا نبود حزب مارکسیزم انقلابی در شکست انقلاب مؤثر نبود؟

بله کاملاً درست است. گرچه در تاریخ، امکان پیروزی قیام ها و انقلاب ها علیه حکومت های مستبد وجود داشته است، اما بدون یک حزب پیشتاز کارگری، مجهز به برنامهٔ انقلابی، پیروزی نهایی تضمین نشده و نخواهد شد. انقلاب بهمن نمایانگر چنین واقعیت تاریخی ای بود. انقلاب به وسیلهٔ اقشار ستمدیدهٔ مردم ایران و به ویژه کارگران صنعت نفت سازمان یافت. رژیم سرمایه داری شاه سرنگون شد. اما، از



بیانیهٔ تأسیس فدراسیون اتحادیه های مستقل کارگری مصر

ترجمه از متن انگلیسی: بیژن شایسته

مصر، به لحظاتی تاریخی قدم می گذارد... مردم این کشور، متهورانه برای دفاع از حقّ یک زندگی شرافتمندانه مبارزه می کنند... حقّ عزّت، آزادی و عدالت اجتماعی... حقّ فرصت های مناسب و دستمزد عادلانه... حقّ یک جامعه دمکراتیک برای همه، جامعه ای که هر یک از شهروندان آن سهمی در ثروت و تولید ملی کشور داشته باشد... جامعه ای که در آن اقلیتی کوچک اجازه خرید "جت خصوصی" نداشته باشد، آن هم در حالی که مابقی جمعیت حتی از عهده هزینه حمل و نقل عمومی هم بر نمی آید... جامعه ای که در آن درآمدهای نوک هرم، بیش از هزار برابر حداقل دستمزد نباشد.

جامعه ای که به مردم خود اجازه دهد آزادانه نفس بکشند... آزادانه صحبت کنند و خود را ابراز نمایند... جامعه ای که به تمامی گروه های مردم و طبقات اجازه می دهد تا از منافع خود دفاع کنند و آزادانه گفتگو نمایند... جامعه ای که مردم خود را تحت ستم قرار ندهد، از آمال مردم و توسعه ظرفیت کارگران و بهبود شرایط معیشتی آنان جلوگیری نکند.

مردم و کارگران چندین دهه به مبارزه برخاستند و خصوصاً طی ۴ سال گذشته، در اعتراضات بی سابقه اخیر برای دفاع از حقوق قانونی خود شرکت نمودند. با وجود فقدان یک سازمان مستقل صنفی، که جزء جزء آن به مدت چندین دهه به یغما رفته است، تلاش های آنان ثمربخش بود. آنان موفق شدند تا بخش های مختلف جامعه را جذب کنند و عظیم ترین حسّ همبستگی را در میان جامعه مصر، کارگران و جنبش های صنفی به چنگ آورند.

در مواجهه با شیخ بیکاری- که جوانان را در کام خود می کشد- کارگران از حقّ اشتغال خود دفاع کردند و حداقل دستمزد عادلانه و جدیدی را مطالبه کردند که بتواند زندگی شرافتمندانه ای را برای تمامی کارگران تضمین نماید. آنان متهورانه به دفاع از حقّ دمکراتیک تشکیل و ایجاد سازمان های مستقل صنفی برخاستند.

مبارزات کارگری، راه را به سوی انقلاب کنونی مردم هموار نمود. کارگران و کارمندان، همگی می گویند که فدراسیون سراسری "دولتی" نماینده آنان نیست و از جانب آنان سخن نمی گوید؛ چرا که این فدراسیون عموماً حقوق و

خواسته های آنان را زیر پا می گذاشت و حتی بیانیه مشهوری را در روز ۲۷ ژانویه صادر کرد و طی آن با هر یک اعتراضات در طول این دوره، به مخالفت با برخاست.

بنابراین، اتحادیه ها و کمیته های مستقل (RETA)، اتحادیه کارگران بازنشسته، اتحادیه متخصصین امور بهداشتی و درمانی، اتحادیه مستقل معلمان) همراه با گروه های مستقل کارگری صنایع مختلف، تشکیل فدراسیون اتحادیه های مستقل مصر و هیأت مؤسس آن را در روز یکشنبه، ۳۰ ژانویه ۲۰۱۱، اعلام می دارند و بر موارد زیر تأکید می کنند:

۱- حقّ شهروندان مصری برای کار- و متعهد نمودن دولت به پرداخت "هزینه های جبرانی بیکاری".

۲- تعیین حداقل دستمزدی که پایین تر از ۱۲۰۰ لیره مصر نباشد و سالیانه متناسب با نرخ تورم افزایش یابد؛ تضمین حقّ کارگران در استفاده از پاداش و مزایا مطابق با ارزش کار، به خصوص هزینه های جبرانی برای آن دسته از مشاغلی که با شرایط کاری خطرناک رو به رو هستند. به علاوه، حداقل دستمزد هرگز نباید بیش از ده برابر حداقل دستمزد باشد.

۳- حقّ تمامی شهروندان مصری برای برخورداری از امنیت اجتماعی برابر، من جمله حقّ بهداشت و درمان، مسکن، آموزش (تضمین تحصیلات رایگان و بهبود سرفصل دروس مطابق با تکامل علم و تکنولوژی). حقّ بازنشستگان در برخورداری از حقوق مستمری و مزایای مناسب.

۴- حقّ کارگران و کارمندان برای تشکل، ایجاد آیین نامه های خود، و حذف تمامی موانع قانونی پیش روی حقّ مندرج در این بند.

۵- آزادی تمامی زندانیان سیاسی ای که از روز ۲۵ ژانویه به بعد، بازداشت گردیدند.

هیأت مؤسس فدراسیون اتحادیه های کارگری مستقل، از تمامی کارگران مصر دعوت می کند تا با ایجاد کمیته های مدنی، از محلّ کار خود، کارگران و کارمندان، در این شرایط بحرانی دفاع نمایند و برای تحقق بخشیدن به مطالبات مردم مصر، به سازماندهی اعتراضات و اعتصابات در محل های کار، به جز در بخش های حیاتی، اقدام کنند.

فدراسیون اتحادیه های مستقل کارگری مصر، هیأت مؤسس

۳۰ ژانویه ۲۰۱۱



این تنها آغاز است! بیانیهٔ سوسیالیست های انقلابی مصر



۱۱ فوریهٔ ۲۰۱۱

برگردان: سیروس پاشا

پرافتخار باد شهیدان انقلاب! پیروز باد انقلاب!

آن چه امروز رخ می دهد، بزرگ ترین انقلاب مردمی در تاریخ کشورمان و در کلّ جهان عرب است. فداکاری شهدای ما بوده است که این انقلاب ما را بنا کرده و به ما امکان داده است تا تمامی مرزهای رعب و وحشت را درنوردیم. مادام که "رهبران" جانی و نظام جنایت کار آنان نابوده نشده است، ما باز نخواهیم ایستاد.

کناره گیری مبارک، نخستین گام و نه آخرین گام انقلاب است

تفویض قدرت به دیکتاتوری تحت سلطهٔ عمر سلیمان، احمد شفیق و سایر همپالگی های مبارک، به مثابهٔ تداوم همان نظام [پیشین] است. عمر سلیمان، یار دولت های اسرائیل و آمریکاست؛ کسی که عمدهٔ وقت خود را بین واشنگتن و تل آویو صرف می کند؛ خدمتکاری صادق برای منافع آن ها. احمد شفیق نیز دوست نزدیک مبارک، شریک حکومت استبدادی او و تمامی جور و ستم و چپاولی است که به مردم مصر روا شده است.

ثروت کشور، متعلق به مردم آن است و باید به آنان بازگردانده شود

طی سی سال گذشته، این رژیم استبدادی، بزرگ ترین املاک کشور را به دست مشتکی از رهبران تجاری و کمپانی های خارجی سپرد. تنها ۱۰۰ خانواده، بالغ بر ۹۰ درصد ثروت کشور را در اختیار دارند. آن ها از خلال سیاست های خصوصی سازی، قبضه کردن قدرت و اتحاد با سرمایه، ثروت های مردم مصر را به انحصار خود درمی آورند. آن ها اکثریت مردم مصر را به افرادی فقیر، بدون زمین و بیکار بدل کرده اند.

کارخانجاتی که اسقاط شد و به بهای بسیار ناچیزی به فروش رسید، باید به مردم بازگردد

ما خواهان ملی شدن شرکت ها، زمین و دارایی هایی هستیم که از سوی این گروه غارت شد. تا زمانی که ذخایر ما در دست آنان باشد، ما قادر نخواهیم بود تا به طور کامل از شرّ این نظام خلاصی یابیم. بردگی اقتصادی، روی دیگر استبداد سیاسی است. بدون بازپس گیری ثروت مردم از دست این باند، ما قادر نخواهیم بود تا با معضل بیکاری برخورد کنیم و به یک حداقل دستمزد عادلانه برای یک زندگی شایسته، دست یابیم.

ما نمی پذیریم که سگ های نگهبان آمریکا و اسرائیل باشیم

این نظام، به تنهایی روی پای خود نمی ایستد. مبارک، به عنوان یک دیکتاتور، خادم و موجب بگیری بود که مستقیماً در جهت منافع [ایالات متحده] و اسرائیل ایفای نقش می کرد. مصر، در حکم مستعمره [ایالات متحده] بود، مستقیماً در محاصرهٔ مردم فلسطین شرکت داشت؛ کانال سوئز و حریم هوایی مردم مصر را به منطقهٔ آزاد ناوها و جت های جنگی ای میبدل ساخت که مردم عراق را نابود و قتل عام کردند؛ گاز را به بهای بسیار ناچیز به اسرائیل فروخت، آن هم در حالی که قیمت های سرسام آور گریبان مردم مصر را می فشرد.

انقلاب باید استقلال، عزّت و رهبری در منطقه را مصر بازگرداند.

این انقلاب، یک انقلاب مردمی است



از این طریق شخصی که در خانهٔ خود نشسته است بداند که ما برای حقوق او مبارزه می‌کنیم. ما نیاز داریم که خود را در قالب کمیته‌های مردمی سازمان دهیم؛ کمیته‌هایی که شوراهای عالی خود از به شکل دموکراتیک و از پایین انتخاب می‌کنند. این شوراها باید شورای عالی دیگری را تشکیل دهند که نمایندگان تمامی گرایش‌های دیگر را دربر بگیرد. ما خواهان تشکیل شوراهای مردمی در میدان تحریر و در تمامی شهرهای مصر هستیم.

فراخوان به کارگران مصر، برای پیوستن به صفوف انقلاب

تظاهرات و اعتراضات، نقشی کلیدی در برانگیختن و تداوم انقلاب ما داشته است. اکنون، ما نیازمند کارگران هستیم. آن‌ها هستند که می‌توانند سرنوشت رژیم را تعیین کنند؛ نه فقط با شرکت در تظاهرات، بلکه با سازماندهی یک اعتصاب عمومی در تمامی صنایع حیاتی و شرکت‌های بزرگ.

رژیم فادرست تا چند روز یا چند هفته، این تحصن‌ها و تظاهرات را تاب بیاورد، اما اگر کارگران از اعتصاب به عنوان سلاح استفاده کنند، رژیم بیش از چند ساعت دوام نمی‌آورد. اعتصاب در خطوط راه آهن، حمل و نقل عمومی، فرودگاه و شرکت‌های بزرگ صنعتی!

کارگران مصر! به نمایندگی از طرف جوانان شورشی، و به نمایندگی از خون ریخته شدهٔ شهیدان، به صفوف انقلاب بپیوندید و از توان خود استفاده کنید؛ پیروزی از آن‌ها خواهد بود!

پرافتخار باد شهیدان انقلاب!

سرنگون باد این نظام!

تمامی قدرت به دست مردم!

پیروز باد انقلاب!

پیام‌های حمایت خود را به آدرس ایمیل زیر ارسال کنید:

info@e-socialists.net

منبع:

<http://www.e-socialists.net/node/1988>

این انقلاب، انقلاب نخبگان، احزاب سیاسی یا گروه‌های مذهبی نیست. جوانان، دانشجویان، کارگران و فقرا، صاحبان این انقلاب اند. در روزهای اخیر، تعداد زیادی از نخبگان، احزاب و به اصطلاح "سمیل‌ها"، تلاش کرده‌اند تا بر موج انقلاب سوار شوند و آن‌ها را از صاحبان حقیقی‌اش بربایند. اما تنها سمیل‌ها، شهدای انقلاب هستند و جوانانی که ثابت قدم در میدان باقی مانده‌اند. ما به [آن نخبگان و احزاب] اجازه نمی‌دهیم تا کنترل انقلاب مان را در دست گیرند و سپس ادعای نمایندگی آن را داشته باشند. ما خود و شهدایی را معرفی خواهیم کرد که جان باختند و با خونشان، بهای نجات مردم را پرداختند.

ارتش مردمی، ارتشی است که از انقلاب حفاظت می‌کند

همه می‌پرسند: "ارتش با مردم است یا در مقابل آن‌ها؟" ارتش، یک بلوک واحد نیست. منافع سربازان و افسران دون پایه، همانند منافع توده‌هاست. اما افسران ارشد، مردان مبارک هستند؛ کسانی که با دقت برای حراست از رژیم ارتش، ثروت و استبداد او برگزیده شده‌اند. این جزئی لاینفک از این نظام است.

این ارتش، دیگر ارتش مردم نیست. این ارتش، همان ارتشی نیست که دشمن صهیونیست را در اکتبر ۱۹۷۳ شکست داد. این ارتش به طور تنگاتنگی با [ایالات متحده] و اسرائیل پیوند خورده است. هدف آن، حفاظت از اسرائیل است، و نه مردم. ما برآنیم تا اعتماد سربازان را به انقلاب جلب کنیم. اما در عین حال نباید با شعارهایی هم چون "ارتش، جانب ماست" فریفته شویم. ارتش، یا مستقیماً دست به سرکوب تظاهرات خواهد زد، یا ساختار پلیس را برای ایفای این نقش تغییر خواهد داد.

شوراهای انقلابی را هر چه سریع‌تر برپا سازید

این انقلاب، از بزرگ‌ترین انتظارات ما هم فراتر رفته است. هیچ‌کس انتظار دیدن چنین جمعیتی را نداشت. هیچ‌کس انتظار نداشت که مصری‌ها در مواجهه با پلیس، این چنین شجاع باشند. کسی نمی‌تواند ادعا کند که ما دیکتاتور را به عقب نشینی وادار نکرده‌ایم. کسی نمی‌تواند بگوید که تغییر و دگرگونی در میدان تحریر رخ نداد.

آن‌چه که اکنون نیاز داریم فشار برای پیشبرد مطالبات اجتماعی-اقتصادی به مثابهٔ بخشی از مطالبات مان است، تا



بیانیهٔ حزب کمونیست مصر

۱ فوریهٔ ۲۰۱۱، قاهره

ترجمه: بیژن شایسته

تا تحقق کامل مطالبات توده ها، انقلاب ادامه خواهد یافت.

زمان موعود، فرا رسیده است؛ لحظه ای تعیین کننده برای نیروهای مردمی خواهان تغییر و سرنگونی رژیم مبارک در مصر. به نظر می رسد که به دنبال تداوم انقلاب در گوشه و کنار مصر، امپریالیست ها، و به طور اخص اربابان آمریکایی آن ها، از [حسنی مبارک] دست شسته اند.

امروز، میلیون ها نفر، با خواست خروج مبارک بیرون آمدند. آنان از تمامی دسایس دیکتاتور و باند جاسوسان وی برای سرکوب انقلاب و غلبه بر آن جلوگیری خواهند کرد.

تشکیل کمیته ای که اعتماد مردم و تظاهرکنندگان را به خود جلب کند، برای تحقق بخشیدن به مطالبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انقلاب، حیاتی است. ما بر مطالبات پایه ای ارائه شده از سوی نیروهای ملی به نمایندگان پارلمان مردم، تأکید می کنیم:

- ۱- برکناری مبارک و تشکیل شورای ریاست جمهوری برای یک دورهٔ موقتی و محدود.
- ۲- تشکیل یک دولت ائتلافی به منظور ادارهٔ کشور در دورهٔ موقت.
- ۳- فراخوان تشکیل یک مجلس مؤسسان منتخب برای تدوین قانون اساسی کشور، بر اساس اصل حاکمیت ملت و تضمین قدرت انقلاب در چهارچوب یک حکومت عدالت خواه، دموکراتیک و مدنی.
- ۴- محاکمهٔ مسئولین مرگ و آسیب صدها تن از شهدای انقلاب و قربانیان سرکوب، و هم چنین تضمین محاکمهٔ مسئولین چپاول ثروت مردم مصر.

زنده باد انقلاب مردم مصر

منبع:

<http://gaza-peace-n-freedom.blogspot.com/2011/02/statement-of-egyptian-communist-party.html>

بحث آزاد

امپریالیسم آمریکا، در تدارک برای کنار گذاشتن مبارک

مراد شیرین، ۳۰ ژانویهٔ ۲۰۱۱

مترجم: کیوان نوفرستی

وقایع بی سابقهٔ مصر در طی چند روز گذشته، امپریالیسم آمریکا را دچار سردرگمی کرده است. امپریالیسم آمریکا که فقط در یک سال، قریب به ۱.۳ میلیارد دلار برای پشتیبانی از رژیم مبارک به این کشور روانه کرده بود، نهایتاً فهمیده است که زمان آن فرارسیده تا به دنبال آلترناتیو دیگری به منظور تداوم منافع بلندمدت خود از طریق استثمار و ستم بر توده های مصری، و حفظ حکومت های ارتجاعی در منطقه، باشد.

به موازات ورود اعتراضات به هشتمین روز خود، وقایع بسیار مهمی در شرف وقوع است. وقایعی که تأثیری عظیم بر کل منطقهٔ خاورمیانه خواهد داشت. در پی خیزش های تونس که به سرنگونی بن علی (و نه رژیم او) منتهی شد، توده های مصر در ظرف یک هفته (و نه چند ماه) حکومت سی سالهٔ حسنی مبارک را به لبهٔ پرتگاه رسانده اند. این موضوع به آن دلیل است که مصر از سابقهٔ اعتراضاتی قوی تری، به ویژه علیه افزایش اخیر قیمت ها، برخوردار است؛ اعتراضاتی که در آن کارگران نقش مهمی ایفا کرده اند.

در موج اعتراضاتی که از سال ۲۰۰۴ آغاز گردید، یکی از شایان ذکرترین اعتراضات، اعتصاب آوریل ۲۰۰۸ در "محلهٔ الکبری" بود. در این جا ۲۷۰۰۰ کارگر شرکت دولتی نخ ریزی و بافندگی "مصر جلوان" در کانون مبارزات علیه افزایش قیمت ها بودند. کارگران، درگیری های متعددی با نیروهای پلیس ضد شورش داشتند، به خصوص زمانی که تلاش کردند تا کنترل کارخانهٔ نساجی را در دست گیرند و به مغازه ها حمله بردند.

اقدامات مذبحانهٔ دیکتاتوری

پس از سبعیتی که در چهار روز نخست اعتراضات اعمال شد و به قیمت جان صدها نفر تمام گردید، نیروی منفور پلیس به ناگهان از صحنه خارج گردید. برای یک دولت پلیسی، این واقعاً تغییر عجیبی بود! پس از این اقدام پلیس- آن هم با چند روز تأخیر!- این بار ارتش وارد صحنه شد، ایست های



رژیم است. ما فصلی جدید را آغاز خواهیم کرد، یک مصر جدید، جایی که هر مصری در آزادی و عزت زندگی کند." بسیاری از اعضا و هواداران اخوان المسلمین اکنون آزاد شده اند و تلاش می کنند تا امتیاز خود را با جنبش توده ای مساوی کنند.

انتصاب عمر سلیمان به عنوان معاون رئیس جمهور - سیمتی که برای نخستین بار در طول دوران ریاست جمهوری مبارک احراز شده است - به آن معنا بود که رژیم برای آینده خود بدون حضور مبارک آماده می شود. در حال حاضر که ارتش استفاده از خشونت و زور را علیه معترضین متوقف ساخته، واضح است که هم نخبگان ارتش، به مثابه ستون فقرات رژیم، و هم امپریالیسم آمریکا مبارک را یک نیروی بی رمق می بینند.

اعتصاب عمومی

در ابتدا، اعضای اپوزیسیون فراخوان یک اعتصاب عمومی را برای روز سه شنبه (مورخ ۱ فوریه) اعلام کردند که به نظر می رسد اکنون این فراخوان، به فراخوان "راهپیمایی یک میلیون نفره" علیه رژیم مبارک و یک اعتصاب عمومی توسعه یافته است. سازماندهی یک اعتصاب عمومی مطالبهٔ محوری جنبش کارگری است. امری که می تواند جنبش توده ای را توسعه دهد و کارگران را به رهبران آن مبدل سازد. کارگران سوئز پیش از این در اعتصاب بوده اند و بسیاری دیگر در سراسر کشور آمادهٔ پیوستن به آنان هستند. به علاوه، تعدادی از سازمان های کارگری - من جمله فدراسیون جدید التأسيس اتحادیه های کارگری (یا همان فدراسیون اتحادیه های مستقل مصر) - به یک اعتصاب عمومی فراخوان داده اند. اساسنامهٔ فدراسیون، مطالبات مثبت بسیاری دارد؛ مانند این که "حدأقل دستمزد نباید کم تر ۱۲۰۰ لیرهٔ مصر باشد و باید سالیانه با نرخ تورم تعدیل گردد".

امپریالیسم آمریکا اکنون سفیر سابق و بسیار کارآزمودهٔ خود، فرانک ویسنر، را به قاهره فرستاده است تا به مبارک بگوید که رژیم او به پایان خود رسیده است. به طور رسمی، او فرارست تا با مقامات ارشد مصر دیداری داشته باشد و سپس نتایج را به واشنگتن گزارش کند. این تلاش آشکاریست از سوی امپریالیست ها برای ایجاد یک رژیم ضد کارگری و حامی امپریالیسم در این کشور. تنها طبقهٔ کارگر مصر می تواند با ثبات قدم در راه سازماندهی یک اعتصاب عمومی نامحدود علیه رژیم و علیه کل اپوزیسیون بورژوازی، تمامی این طرح ها را خنثی کند.

بازرسی را برپا کرد و در میدین و خیابان های بسیاری از شهرها مستقر گردید.

غیبت نیروی پلیس، با حرکت مذبوحانه و شرورانهٔ دیگری از سوی دیکتاتوری همراه بود: آزادی مجرمین و آدمکشان از زندان ها، اصولاً با هدف ایجاد آشوب و ضرب و جرح، ارباب و اغتشاش در فضای جامعه. هدف از تمامی این ها، ایجاد نوعی حس عدم امنیت به جای آگاهی، هدف و مبارزهٔ جمعی بود.

در طی چند روزی که پلیس خیابان ها را ترک کرده بود، تعدادی از غارتگران به مغازه ها، بیمارستان ها، موزه ها و بسیاری از مراکز عمومی حمله بردند. در ابتدا این طبقهٔ متوسط بود که خود را با چاقو، چوب و سلاح های دست ساخت مسلح کرد و ایست های بازرسی را برای جلوگیری از ورود غارتگرانی که از "نواحی فقیرتر" می آمدند، ایجاد نمود. زمانی که آدمکشان و مجرمین رژیم به طور کامل فعال شدند، مردم مجبور بودند تا در تمامی محل ها به اقدامات مشابهی برای حفظ امنیت خود و خانه هایشان دست زنند (شایعاتی مبنی بر حضور برخی از نیروهای پلیس در غارت اموال عمومی وجود دارد).

پایان کار مبارک

وقتی محمد البرادعی، سرپرست سابق سازمان انرژی اتمی و یکی از چهره های مخالف مبارک، چند روز پیش به مصر بازگشت، به مدت چند ساعت مورد بازداشت خانگی قرار گرفت. پس از آن، بلافاصله در روز یکشنبه ۳۰ ژانویه، او در میدان التحریر حضور پیدا کرد و با بلندگو برای جمعیت حاضر به سخنرانی پرداخت. سخنرانی او، آن هم در شرایطی که حکومت نظامی برقرار شده بود، به حرکت بسیار مهمی بدل شد.

با در نظر گرفتن این موضوع که هیلری کلینتون مطالبات مردم مصر را "شکایات مشروع و قانونی" خواند و از تمایل شدید خود به یک "گذار گام به گام" سخن به میان آورد، کاملاً واضح بود که ایالات متحده به دنبال "تغییر مهره های خود" در مصر است.

البرداعی فراخوان یک "دولت متحد ملی" را داده است و گفته می شود که فرارست تا یک کمیتهٔ ده نفره همراه با اخوان المسلمین برای گفتگو با دولت و ارتش تشکیل گردد. البرداعی گفته است: "ما یک خواستهٔ حیاتی داریم و آن رفتن



وقایع مصر: پاسخی به رفیق مراد شیرین

مازیار رازی، ۲ فوریهٔ ۲۰۱۱

مترجم: کیوان نوفرستی

ما برای ارائهٔ یک راهکار روشن و مشخص در تحلیل های خود، ناگزیر باید بر شرایط عینی از یک سو و درک مان از تجارب مبارزهٔ طبقاتی در سطح جهان از سوی دیگر، تکیه کنیم. در [مقالهٔ تحلیلی](#) بسیار خوبی که پیرامون اوضاع کنونی مصر دیروز در وب سایت میلیتانت منتشر گردید، ما مجدداً شاهد فقدان یک شعار محوری توده ای بر پایهٔ شرایط عینی بودیم.

رفیق مراد شیرین، نویسندهٔ مقالهٔ مذکور، به عنوان جمع بندی می گوید: "تنها طبقهٔ کارگر مصر است که می تواند با ثبات قدم در راه سازماندهی یک اعتصاب عمومی نامحدود علیه رژیم و علیه کلّ اپوزیسیون بورژوایی، تمامی این طرح ها را نقش بر آب کند". من نمی توانم چندان با این نتیجه گیری موافق باشم. پرسشی که در این جا مطرح می شود اینست که پس از اعتصاب عمومی میلیون ها نفر از مردم کشور، قدم بعدی برای کسب قدرت به دست پرولتاریا چه خواهد بود؟

برای پاسخ به این پرسش مهم، ما باید در مورد ماهیت رهبری کنونی طبقهٔ کارگر صداقت به خرج دهیم. آیا توده های تحت ستم، دارای یک رهبری مستقل (مانند شوراهای و حزب انقلابی) هستند تا قادر باشند به واسطهٔ یک "اعتصاب عمومی نامحدود علیه رژیم و کلّ اپوزیسیون بورژوایی" از موقعیت فعلی فراتر روند؟ متأسفانه چنین نیست. کارگران و توده های تحت ستم تنها یک "اپوزیسیون بورژوایی" را به عنوان رهبران خود (عموماً گرایشات اسلامی) پیش رویشان دارند. توده ها هنوز دچار توهم هستند، یعنی گمان می برند که این ها رهبران حقیقی شان می باشند. سوسیالیست ها و مارکسیست ها شدیداً ضعیف اند و عملاً وجود ندارند. جنبش مستقل بدون رهبری، یا اساساً وجود ندارد یا به زودی تحت رهبری بورژوازی در خواهد آمد. پس چه باید کرد؟

با درک این موقعیت، و بدون اصرار بر تحمیل اهداف و نتایج ایده آل خود بر مسیر مبارزات مردم (که خلاف آن، ما را به گروهی سکتاریست بدل خواهد نمود)، ما می باید ماهیت کلّ اپوزیسیون بورژوایی را در سطح تبلیغاتی افشا کنیم. اما در سطح عملی، باید ضمن افشاگری، به توده ها نشان دهیم که فی المثل اخوان المسلمین، مخالف واقعی رژیم

و امپریالیسم نیست. توده ها باید این رهبران را در عمل تجربه کنند. تنها گزینه ای که می تواند توده ها را به سمت الغای مالکیت خصوصی و قدرت حاکمه هدایت کند، فراخوان یک اعتصاب عمومی به منظور برقراری یک مجلس مؤسسان انقلابی و دموکراتیک است. این به وضوح گام دیگری است که باید امروز در مصر (و سایر کشورهای عربی دارای جنبش های توده ای) برداشته شود.

این شعار نیست که از سوی اقشار مختلف جامعه، درک و پذیرفته خواهد شد. با محقق گردیدن این شعار، فرصت تنفسی برای انقلابیون به وجود خواهد آمد تا تفوق و ثبات خود در دفاع از توده های تحت ستم را به نمایش بگذارند. این مجلس مؤسسان نه یک دولت، بلکه یک هیئت موقتی است که در مورد دولت آتی و قانون اساسی آن تصمیم گیری می کند. هم مارکسیست ها و سوسیالیست ها، و هم مخالفان بورژوای حسنی مبارک، در چنین مجلسی شرکت خواهند کرد. اما مارکسیست ها برای یک برنامهٔ سوسیالیستی و ضد سرمایه داری- امپریالیسم مبارزه خواهند نمود.

ممکن است رفیق مراد شیرین بگوید که چه تضمینی برای دست یافتن به یک مجلس دموکراتیک و برنامه ای سوسیالیستی وجود دارد؟ پاسخ اینست که از پیش، تضمینی وجود ندارد. همه چیز به مبارزهٔ ما برای متقاعد نمودن طبقهٔ کارگر به درستی روش و خط مان، بستگی دارد. در شرایط انقلابی، آگاهی توده های تحت ستم به سرعت تغییر و توسعه می یابد، و در چنین مجلسی است که ما می توانیم "کلّ اپوزیسیون بورژوایی" را بیش از زمانی که آن ها در قدرت هستند، افشا کنیم. فراخوان برای "اعتصاب عمومی نامحدود علیه رژیم و کلّ اپوزیسیون بورژوایی" در شرایطی که هیچ رهبری مستقل و سوسیالیستی ای وجود ندارد، دستورالعملی است که به شکست قطعی طبقهٔ کارگر می انجامد.

مطرح کردن چنین شعاری- به مثابهٔ یک شعار درست، اما تهی و نامرتب با سطح آگاهی فعلی توده ها و آمادگی آنان برای سرنگونی رژیم مبارک و "کلّ اپوزیسیون بورژوایی"- به معنای ترک مبارزه برای رهبری و سپردن رهبری به دستان "کلّ اپوزیسیون بورژوایی" است.

منبع:

<http://www.militaant.com/english/egypt-razi-02feb11.htm>



آغاز حرکت های ضد استبدادی مردم عرب: اکنون چه؟

رفیق مازیار با درود. روز جمعه ۱۵ بهمن ۱۳۸۹ همزمان با تظاهرات ده ها هزار نفری در میدان تحریر علیه حسنی مبارک، خامنه ای در نطقی به زبان عربی خطاب به مردم مصر، حرکت های اخیر آن ها را به قیام بهمن ۱۳۵۷ تشبیه کرد و گفت: "حوادث امروز شمال آفریقا برای ملت ایران معنی خاصی دارد. این همان چیزی است که همیشه به عنوان حدوث بیداری اسلامی به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی گفته می شود." نظر شما در مورد این ارزیابی چیست؟

با درود به شما و خوانندگان میلیتانت. تنها تشابه بین قیام بهمن ۱۳۵۷ و حرکت های اخیر در مصر، اعتراضات توده ای بین این دو است. در ایران دست های پر توان طبقه کارگر به ویژه کارگران شرکت نفت در نهایت کمر رژیم را شکاند و منجر به سرنگونی رژیم شاه شد. آنچه خامنه ای به آن اشاره نمی کند این است که تظاهرات خیابانی صرف، منجر به فروپاشی هیچ رژیمی نمی شود. همانطور که تظاهرات میلیونی سال پیش در ایران منجر به فروپاشی نظام نشد. عامل مهم در حضور و فعالیت کارگران آگاه است. کارگرانی که با تشکیل نهادهای خود - سازماندهی (شوراها) یک نظام را به لبه پرتگاه می کشانند. در مصر، البته کارگران درگیر مبارزه هستند، اما فاقد آن توان و سازماندهی کارگران ایران هستند. در نتیجه فروپاشی کل نظام در دستور کار قرار ندارد؛ مگر اینکه اعتصابات عمومی کارگری در سراسر مصر به شکل مداوم صورت پذیرد. نکته دیگری که خامنه ای به آن اشاره نمی کند این است که دولت خود او سوار بر جنبش کارگری نظام سرمایه در ایران را حفظ کرد و صرفاً مهرها در بالا را تغییر داد؛ و نهایتاً انقلاب را خفه کرد. به عبارت دیگر، یک باند گانگستر (دربار شاهنشاهی) به همت مبارزات گسترده کارگران و زحمتکشان ایران کنار رفت، اما به علت نبود یک بدیل رهبری انقلابی، باند گانگستر دیگری (روحانیت)، همان نظام را به نام دیگر ادامه داد. اما، علت اصلی سخنرانی خامنه در حمایت از مردم مصر علیه حسنی مبارک، تنها جنبه سیاسی داشته است. رژیم جمهوری اسلامی در حال چانه زنی با نظام امپریالیستی دولت آمریکا است. در این میان از هر حربه برای فشار گذاری بر غرب استفاده می کند. یکی از این حربه ها افشای سیاست های آمریکا و حامیانش (مانند حسنی مبارک) در منطقه و به ویژه کشورهای اسلامی است. خامنه ای از حسنی مبارک به عنوان "نوکر آمریکا" یاد کرد و رژیم خود را پرچمدار اسلام "رادیکال" و ضد آمریکایی معرفی کرد. با

این سخنرانی او خواهان به دست گرفتن رهبری جنبش ضد حسنی مبارک و رهبری حرکت های اسلامی مانند اخوان المسلمین، است.

آیا به نظر شما حرکت اسلامی در کشورهای عربی همان موقعیت حزب الله در میان طرفداران جمهوری اسلامی را دارد؟

گرچه گرایشات اسلامی نکات اشتراکی با هم دارند (برقراری یک جامعه سرمایه داری "اسلامی"، اعمال قوانین عقب افتاده اسلامی ضد کارگری، ضد سوسیالیستی و زن ستیزی بر کل جامعه و نهایتاً بر قراری روابط حسنه با غرب)، اما تفاوت های نیز امروز در بر دارند. در دوره پیش، امپریالیزم در رقابت با شوروی و بلوک شرق قرار داشت. و برای جلوگیری از رشد و تعمیق اعتقادات کمونیستی و سوسیالیستی در منطقه، به تقویت دست های مرتجع "اسلامی" در کشورهای مختلف عربی پرداخت. برای نمونه، از کمک رسانی به «حماس» و «جهاد اسلامی» در فلسطین، «مجاهدین افغان» در افغانستان؛ انجمن «اخوان المسلمین» در مصر و سایر کشورهای همجوار، می توان نام برد. در ایران نیز امپریالیزم کمک های شایانی به روی کار آمدن خمینی؛ در مقابل حرکت مستقل ضد استبدادی مردم زحمتکش علیه نظام شاهنشاهی کرد. این کمک رسانی به گرایشات ارتجاعی مذهبی به منظور مهار کردن شوروی و احتمال بروز گرایشات کمونیستی مستقل از شوروی (تحت عنوان «کمر بند سین») صورت پذیرفت. اما؛ امروز با فروپاشی شوروی؛ دیگر نیازی به تقویت این جریانات ارتجاعی و ضد کمونیستی توسط امپریالیزم احساس نمی شود. در نتیجه، گرایشات مذهبی در تونس، الجزایر، اردن، یمن، مصر و غیره از موقعیت پیشین برخوردار نبوده اند. این گرایشات اما در غیاب گرایشات کمونیستی و سوسیالیستی، در دوره پیش، از اعتبار بسیاری در میان لایه های فقیر جامعه برخوردار بوده اند. زیرا خدمات بسیار اجتماعی (مدارس، بهداشت و مسکن و خوراک) به مردم فقیر در مقابل فساد اداری رژیم های استبدادی انجام داده اند. در نتیجه در میان مردم عادی توهمات نسبت به این گرایشات امروز وجود دارد.

نقش امپریالیزم در منطقه چیست و چه بدیل هایی در نظر دارد؟

دولت اوپاما، تنها در سال ۲۰۱۰ به دولت مصر، معادل ۱/۳ میلیارد دلار کمک نظامی کرد. این کمک ها از دوره انوار



تونس و رژیم های استبدادی دنیای عرب

مایکل رابرتز، ۱۷ ژانویهٔ ۲۰۱۱

مترجم: آرمان پویان

در بحبوحهٔ اخبار مربوط به فرار بن علی، دیکتاتور تونس، از کشور و پناه بردن به مکان امنی در عربستان سعودی، یک وبلاگ نویس عرب نوشت: "چرا یک هواپیما بگیریم و همهٔ آن [دیکتاتورها] را بیرون نفرستیم". راه حل ساده ایست: تمام مبارک ها، اسدها، قذافی ها، سعودی ها و [صدام] حسین ها را جارو کنید و در یک هواپیما بیندازید.

رهبران تمامی رژیم های استبدادی خاورمیانه- چه پادشاهان و کلنل ها باشند، و چه ملا ها- شیرهٔ نیروی کار توده های عرب را مکیده و ذخایر طبیعی آن ها را به کمپانی های فراملی ایالات متحده، اروپا و آسیا فروخته اند. در همان حال که ولیعهد های سعودی مشغول برگزاری مهمانی های آن چنانی با الکل، مواد مخدر و دختران فاحشه در هتل ها و اقامتگاه های لوکس لندن و نیویورک بوده اند، مردم آن ها زیر چکمه های وحشی ترین رژیم استبدادی له می شده اند.

زنان اجازهٔ رانندگی یا راه رفتن در خیابان های ریاض را ندارند، و در صورت متارکه از همسران خود یا روابط خارج از ازدواج، مشمول سخت ترین برخوردها می شوند. این در حالیست که همسران آن ها هر کاری را که دوست داشته باشند، انجام می دهند. در همان حال که درآمد زنان مکزیک، ۴۲ درصد و زنان هندی ۳۲ درصد درآمد مردان است (که با توجه به استانداردهای بین المللی بسیار بد به نظر می رسد)، در قطر و اردن درآمد زنان به ترتیب تنها ۲۸ و ۱۹ درصد از درآمد مردان است.

اما ترسناک تر اینست که چگونه این رژیم های سرکوبگر با وجود آن که عموماً به ثروت های طبیعی قابل توجهی دسترسی دارند، مردم خود را در فقر و بیکاری نگاه می دارند. در تونس، بالغ بر ۶۵ درصد جمعیت کم تر از ۳۰ سال سن دارد، اما ۵۰ درصد فارغ التحصیلان سطوح عالی بیکار هستند.

همان طور که گزارش جدید سازمان Global Financial Integrity نشان می دهد، این رهبران میلیاردها از ثروت ملل خود را به یغما می برند، و آن را در حساب های بانکی سرری خارج کشور و املاک گران قیمت جمع می کنند. مطابق با گزارش GFI، جریان غیرقانونی خروج وجوه مالی

سادات و قرارداد میان مصر و اسرائیل ادامه یافته است. بنابراین می توان اذعان داشت که یکی از متحدان اصلی امپریالیزم و اسرائیل در منطقه (به غیر از اردن) مصر است. برای امپریالیزم، رفتن یا ماندن شخص حسنی مبارک تفاوت چندانی نمی کند. مسئله امپریالیزم حفظ یک دولت سرمایه داری "شناخته شده" و "تجربه پس داده" است که به ادامه سیاست های پیشین مبادرت کند. چنانچه قرار باشد با رفتن حسنی مبارک؛ اعتراضات توده ای قطع گردند؛ دولت اوپاما (و غرب) به آن تن خواهد داد. تنها واهمه امپریالیزم از حرکت های مستقل توده ای است. به اعتقاد من آنان حتی حاضرند با «اخوان المسلمین» و بازماندگان دولت حسنی مبارک به توافقات برسند که بدین ترتیب اعتراضات خاتمه یابد. لازم به ذکر است که «اخوان المسلمین»، با وجود آن که از سوی دولت مصر غیرقانونی اعلام شده است بزرگ ترین و سازمان یافته ترین گروه مخالف دولت مصر است. این انجمن در سال ۲۰۰۵ یک پنجم کرسی های پارلمانی در انتخابات عمومی مصر را به خود اختصاص داد. طرفداران اخوان المسلمین به عنوان کاندیداهای مستقل در این انتخابات شرکت کرده، اما در دور اول انتخابات پارلمانی مصر در سال ۲۰۱۰ کرسی های خود را از دست داده و دور دوم انتخابات را تحریم کردند.

در چنین وضعیتی مطالبه محوری انقلابیون مصر چه باید باشد؟

در وضعیت کنونی که اعتراضات ضد استبدادی (نه الزماً ضد سرمایه داری) در مصر در حال شکل گیری است؛ باید توجه داشت که با وجود حضور بسیاری از جوانان «سکولار» در خیابان ها بدون تعلق گروه ای و یا مذهبی خاص؛ و نبود یک گرایش انقلابی متشکل و یا شوراهای کارگری؛ رهبری این جنبش مستقل توده ای می تواند به راحتی به دست سازمان های اسلامی همانند «اخوان المسلمین» افتد. از این زاویه نیز؛ مبارزه برای تشکیل «مجلس مؤسسان دموکراتیک» بسیار حائز اهمیت است. با رفتن حسنی مبارک، توده های مستقل، به ویژه کارگران و گرایشات چپگرا نیاز به وقت تنفس داشته تا به افشای نظریات راستگرایانه احزاب بورژوا پرداخته و بدیل های انقلابی را در جامعه تبلیغ کنند. توده ها در عمل باید به نظریات سوسیالیستی متقاعد گردند. این وقت تنفس را تشکیل مجلس مؤسسان فراهم می آورد (رجوع شود به سایر مقالات و مصاحبات اخیر مازیار رازی در مورد تونس و مصر در وبلاگ میلیتانت). ۱۶ بهمن ۱۳۸۹



جان می‌کنند. امارات متحده و برخی دیگر از کشورهای عرب نیز قوانینی را به تصویب رسانده‌اند که به موجب آن، مهاجرین - صرف نظر از مدت زمان زندگی خود در کشور میزبان - قادر به مالکیت هیچ نوع دارایی‌ای نخواهند بود.

البته این دست اقدامات، به مدت چندین دهه از سوی "دموکراسی‌های غربی" مورد حمایت و پشتیبانی کامل قرار گرفته است. به ما گفته می‌شد که قرار است تا با جنگ علیه عراق، یک دیکتاتور سرنگون شود (البته این زمانی گفته شد که سلاح‌های کشتار جمعی در این کشور یافت نگردید). این بار نیز پادشاهی آل سعود به طور کامل و بدون ذره‌ای انتقاد مورد حمایت قرار گرفته است، هرچند این کشور در حال صدور عقاید افراطی اسلامی به امثال بن علی در تونس، افغانستان و سایر نقاط بوده و هست.

"جامعه جهانی" از چنین رژیم‌هایی حمایت می‌کند، چرا که این رژیم‌ها حافظ منافع نفتی و گازی کمپانی‌های فراملی آن‌ها هستند؛ چرا که این رژیم‌ها، سلاح‌های صادراتی آن‌ها را خریداری می‌کنند؛ از غرب در مقابل "دولت‌های خودسر" ایران و افغانستان، و از سیاست "گام به گام" آن‌ها در قبال اشغال فلسطین به دست اسرائیل حمایت می‌نمایند.

دموکراسی در خاورمیانه هرگز در برنامه سیاست خارجی ایالات متحده، انگلستان یا اروپا نبوده است. اما اکنون قدرت‌های مذکور اطمینان خواهند داد که در تونس دموکراسی وجود دارد. پس بیایید دولت دموکراتیکی داشته باشیم که وضع موجود را حفظ می‌کند: یعنی منافع نفتی شرکت‌های فراملی و حمایت از سیاست‌های غرب.

آیا یک دولت بورژوا-دموکراتیک در تونس قادر است تا بین فشار توده‌ها از پایین، و فشار امپریالیسم و متحد اصلی آن اسرائیل، همراه با دولت‌های استبدادی عرب از بالا دوام بیاورد؟ باید صبر کنیم و ببینیم. یا شاید در چند سال آتی، به هواپیماهای بیش تری برای خروج این دیکتاتور‌ها نیاز باشد!؟

منبع:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2011/01/17/make-it-one-plane-and-pick-them-all-up/>

از آفریقای شمالی، سالانه ۱.۲ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود؛ به عبارتی، ملل شمال آفریقا سالانه ۱.۲ میلیارد دلار را از طریق فساد اداری، ارتش، کلاهبرداری‌ها و در یک کلام "دزدی" از دست می‌دهند. برای کشوری با جمعیت زیر ۱۱ میلیون نفر، این بدان معناست که هر مرد، زن و کودک تونس، سالانه ۱۱۰ دلار به "نخبگان" خود می‌دهد تا آن‌ها این پول را از کشور خارج کنند.

تولید ناخالص داخلی بسیاری از این اقتصادها با آهنگ سریعی در حال رشد بوده است. اما هیچ جزئی از این رشد، نصیب توده‌های مردم نمی‌شود. در عوض، بیکاری در سطحی بالا قرار دارد و نابرابری‌های درآمدی و ثروتی رو به افزایش است. گزارش توسعه انسانی سازمان ملل، هر ساله ارقام مربوط به ضریب جینی را به عنوان ابزار اندازه‌گیری نابرابری (بر پایهٔ ثروت یا درآمد ۱۰ درصد ثروتمندترین نسبت به ۱۰ درصد فقیرترین) منتشر می‌کند. در انگلستان، این نسبت حدود ۳۵ و در ایالات متحده نزدیک به ۴۵ است (که بسیار بالاتر از استانداردهای جهانی قرار دارد). اما این نسبت در کشور نسبتاً فقیری مانند تونس، ۴۰، در سوریه ۴۲ و در مراکش ۴۱ است. در مقایسه با اروپای شمالی (که نسبت‌های "جینی" در حدود ۳۰ یا پایین‌تر قرار دارد)، این ارقام واقعاً بالاست.

در کشورهای خلیج، نیروی کار مهاجر از پاکستان و سایر قسمت‌های آسیا در شرایط برده‌وار به کار گرفته می‌شود. کشورهای خلیج عموماً به جمعیت زیادی از نیروی کار مهاجر، به مثابه نیروی کار ارزان، وابسته هستند. این نیروی کار که فاقد حق شهروندی و سایر اشکال حقوق دموکراتیک است، غالباً در سرشماری‌ها و مطالعات رسمی در نظر گرفته نمی‌شود و شدیداً تحت تأثیر فقر و فقدان خدمات حیاتی قرار دارد. شمار کارگران مهاجر در شش کشور خلیج، از دههٔ ۱۹۷۰ به این سو ده برابر شده است. در حال حاضر، آن‌ها بیش از دو سوم کل جمعیت را تشکیل می‌دهند. در عربستان سعودی، ۳۵ درصد جمعیت را کارگران مهاجر تشکیل می‌دهند. کارگران خارجی، ۶۱ درصد کل نیروی کار عمان، ۸۳ درصد نیروی کار کویت و ۹۱ درصد کل نیروی کار امارات متحده عربی را می‌سازند. در امارات متحده عربی، کارگران مهاجر اجازه ندارند تا اعضای خانواده‌شان را همراه خود به کشور بیاورند، مگر آن‌که ماهانه حداقل ۳۰۰۰ درهم (۸۱۶ دلار آمریکا) درآمده داشته باشند. اما عمده این کارگران در مشاغل پست و دون پایه به استخدام درآمده‌اند و برای به دست آوردن یک سوم آن مبلغ،



کارگران، طبقهٔ متوسط، کودتاجیان نظامی و انقلاب مداوم

حسام الحماوی*، «الجدلیة»، ۱۲ فوریهٔ ۲۰۱۱

مترجم: کیوان نوفرستی

از دیروز، و در واقع از مدت‌ها پیش، فعالین طبقهٔ متوسط به اسم "میهن پرستی"، مشغول تحریک و برانگیختن مصری‌ها به توقف اعتراضات و بازگشتن بر سر کارها بوده‌اند؛ آنان مضحک‌ترین موعظه‌ها را سر می‌دهند: "بباید مصر نوینی را بسازیم"، "بباید حتی سخت‌تر از گذشته کار کنیم" و غیره. در حقیقت اما باید بدانید که مصری‌ها در زمرهٔ سخت‌کوش‌ترین کارگران و کارمندان سراسر جهان هستند.

آن دسته از فعالین مذکور، از ما می‌خواهند که گذار به دموکراسی را به ژنرال‌های مبارک بسپاریم؛ یعنی به همان کودتاجیانی که بالغ بر ۳۰ سال، ستون فقرات دیکتاتوری حسنی مبارک را تشکیل داده‌اند. حتی اگر من باور کنم که شورای عالی نیروهای مسلح - به مثابهٔ نهادی که سالانه ۱.۳ میلیارد دلار از ایالات متحده دریافت می‌کند - دست آخر گذار به یک دولت "مدنی" را مهندسی خواهد کرد، اما کوچک‌ترین تردیدی ندارم که چنین دولتی، ضامن تداوم و بقای سیستمی خواهد بود که هرگز به امتیازات ارتش دست درازی نمی‌کند و نیروهای مسلح را به عنوان سازمانی حفظ می‌کند که حرف آخر را در سیاست می‌زند (مانند مثلاً ترکیه)، سیستمی که تضمین می‌کند مصر از سیاست خارجی آمریکا پیروی خواهد کرد، حتی اگر این سیاست خارجی حمایتی، صلح‌ناخواسته با دولت آپارتاید اسرائیل باشد؛ سیستمی که راه را برای استقرار نیروی دریایی آمریکا در کانال سوئز هموار کند، از تداوم محاصرهٔ غزه و صادرات گاز طبیعی به اسرائیل با قیمت‌های سوپسیدی پشتیبانی کند.

دولت "مدنی"، صرفاً به آن معنا نیست که اعضای کابینه، یونیفورم نظامی به تن نکنند. یک دولت مدنی، دولتیست که بدون مداخله از سوی مقامات بالا، تماماً بیانگر مطالبات و آمال مردم مصر باشد. و به نظر من چنین چیزی به سختی می‌تواند از سوی هیئت کودتاجیان تحمل یا انجام شود.

از سال ۱۹۵۲ به این سو، نیروهای نظامی، در رأس هیئت حاکمهٔ این کشور بوده‌اند. رهبران نظامی، همگی جزوی از این هیئت هستند. هرچند افسران و سربازان جوان اکنون متحدین ما به شمار می‌روند، اما ما حتی یک لحظه هم نمی‌توانیم به ژنرال‌ها اعتماد و اطمینان داشته باشیم. به علاوه،

آن رهبران ارتشی باید بازجویی شوند. من به شخصه می‌خواهم اطلاعات بیش‌تری از دخالت آنان در حوزهٔ اقتصادی داشته باشم.

تمامی طبقات مصر در خیزش‌های اخیر شرکت کردند. در میدان تحریر، شما دختران و پسران نخبگان مصر را همراه با کارگران، شهروندان طبقهٔ متوسط و فقرای شهری می‌دیدید. مبارک تقریباً تمامی اقشار جامعه، من جمله بخش وسیعی از بورژوازی را از خود رانده است. اما باید به یاد داشت که تنها وقتی سه روز پیش، کارگران اعتصابات خود را آغاز کردند، آن گاه دولت در آستانهٔ خردشدن قرار گرفت و ارتش به اجبار مبارک را وادار به استعفا کرد؛ چرا که اقتصاد در حال سقوط بود.

برخی از شروع اعتصاب به وسیلهٔ کارگران متعجب شده‌اند. واقعاً نمی‌دانم چه بگویم. این اظهار تعجب، کاملاً احمقانه است. کارگران طولانی‌ترین و پایدارترین موج اعتصابی را در تاریخ مصر از سال ۱۹۴۶ به این سو، به وجود آورده‌اند. موجی که با اعتصاب المحله در دسامبر ۲۰۰۶ آغاز شد. این خطای کارگران نیست که شما نسبت به رویدادها و تحولاتشان بی‌توجه بوده‌اید. طی سه سال گذشته، هر روز اعتصابی در کارخانجات مختلف رخ می‌داد؛ چه قاهره و چه سایر استان‌ها. این اعتصابات، نه فقط اقتصادی، بلکه در اساس سیاسی بود.

از روز نخست خیزش‌های ما، طبقهٔ کارگر در اعتراضات نقش داشته است. تصور می‌کنید معترضین المحله، سوئز و یا کفر الدوآر چه کسانی بودند؟ هرچند البته کارگران در این جا به عنوان "تظاهرکننده" و نه الزماً "کارگر" در اعتراضات نقش داشتند؛ یعنی حرکت‌های آنان مستقلاً صورت نمی‌گرفت.

دولت با اعلام حکومت نظامی، تعطیلی بانک‌ها و سازمان‌ها، اقتصاد خود را متوقف کرد و نه معترضین را. در واقع این اقدام آن‌ها، اعتصاب سرمایه‌داری بود با هدف ارباب مردم مصر. تنها آن هنگام که دولت تلاش کرد تا روز یکشنبه اقتصاد را به وضعیت "طبیعی" سابق بازگرداند، کارگران به کارخانه‌های خود برگشتند، پیرامون شرایط فعلی به بحث پرداختند، همراه یک دیگر سازماندهی نمودند و به مثابهٔ یک گروه، حرکت کردند.

اعتراضات کارگری این هفته، هم اقتصادی و هم سیاسی بود. در برخی مناطق، کارگران "سقوط رژیم" را در فهرست



شاخص فلاکت در بریتانیا

مایکل رابرتز، ۲۹ ژانویه ۲۰۱۱

مترجم: آرمان پویان

ارقام تولید ملی (GDP) بریتانیا برای سه ماهه چهارم سال گذشته (۲۰۱۰)، تکان دهنده بود. طی این سه ماهه، رشد اقتصادی بریتانیا، ۰.۵ درصد کاهش یافت. بسیاری از تحلیلگران به سرعت این موضوع را به شرایط حاد آب و هوایی نسبت دادند که در ماه دسامبر، حمل و نقل را مختل کرده بود. اما حتی اگر این موضوع را از معادله خارج کنیم، باز هم می بینیم که اقتصاد با رکود مواجه بوده و نرخ بهبود اقتصادی، نسبت به هر سه ماهه سال گذشته، رو به کاهش است. در طول سال ۲۰۱۰، اقتصاد انگلستان با نرخ ۱.۷ درصد (تعدیل شده با تورم) رشد کرد؛ نرخی که به هیچ وجه برای ایجاد مشاغل جدید به منظور توقف روند رو به رشد بیکاری یا بهبود متوسط درآمدها کافی نبود.

همه این ها، پیش از ضربه ای رخ داد که به دنبال کاهش برنامه ریزی شده هزینه های دولتی و هم چنین افزایش مالیات ها، به اقتصاد وارد آمده است. ماه ژانویه، نرخ مالیات بر ارزش افزوده (VAT) به ۲۰ درصد افزایش یافت و اکنون، تنها میزان مشاغل از دست رفته بخش عمومی در سال ۲۰۱۰ است که اعلام می شود.

با اجرای طرح های دولت ائتلافی برای کاهش حجم کسری بودجه در طی چهار سال آینده، دولت انتظار دارد که رشد اقتصادی واقعی به طور متوسط ۲.۷ درصد در سال افزایش پیدا کند. اما این روش، بیش از اندازه خوش بینانه است. مالکم ساویر (Malcolm Sawyer)، پروفیسور اقتصاد در دانشگاه لیدز، دلیل این موضوع را دقیقاً توضیح داده است (نگاه کنید به م. ساویر، "چرا کسری بودجه ساختاری تا سال ۲۰۱۵ از بین نخواهد رفت؟"). ساویر می گوید در همان حال که پس اندازهای خصوصی داخلی (باری دیگر) مثبت است، پس اندازهای عمومی داخلی منفی است (بودجه در حالت کسری قرار دارد)، بنابراین انگلستان کسری حساب های جاری را از محل پس اندازهای خارجی تأمین می کند. اگر قرار باشد تا هم دولت و هم حساب های جاری متعادل گردد (یعنی کسری بودجه یا کسری خارجی از بین رود)، در آن صورت رشد صادرات باید قویاً بهبود پیدا کند و سرمایه

مطالبات خود قرار نداده بودند، با این حال آن ها همان شعارهایی را سر دادند که در میدان تحریر و سایر نقاط استفاده می شد (البته تا آن جا که به خاطر دارم، با این حال مطمئن هستم که شعارهای دیگری هم وجود داشته است). به علاوه کارگران فهرستی از مطالبات سیاسی خود را در همبستگی با انقلاب مطرح کردند.

این کارگران، به این زودی ها به خانه هایشان بازمی گردند. آن ها دست به اعتصاب زدند، چرا که دیگر قادر نبودند تا خانواده هایشان را سیر کنند. با عقب نشینی مبارک، آن ها جسور تر گشته اند. بنابراین نمی توانند بازگردند و به کودکانشان بگویند که ارتش وعده داده است تا ظرف نمی دانم چند ماه، نان و حقوق آن ها را می دهد. بسیاری از اعتصاب کنندگان در حال مطرح کردن مطالبات دیگری هستند، مانند تشکیل اتحادیه های کارگری مستقل از فدراسیون فاسد و دولتی اتحادیه های کارگری مصر.

امروز من اخباری مبنی بر اعتراضات هزاران نفر از کارگران بخش حمل و نقل عمومی در الجبل الأحمر دریافت کرده ام. کارگران موقت در کارخانه جلوان هم در حال اعتراض هستند. تکنسین های راه آهن، در حمل و نقل قطارها وقفه ایجاد کرده اند. هزاران نفر در کارخانه شکر الحوامدیة در حال اعتراض اند و کارگران نفت هم فردا اعتصابی را برای مطرح ساختن مطالبات اقتصادی، به زیر سؤال بردن سامح فهمی- وزیر نفت- و هم چنین توقف صادرات گاز به اسرائیل آغاز خواهند کرد. اخبار دیگری هم از سایر مراکز صنعتی به گوش می رسد.

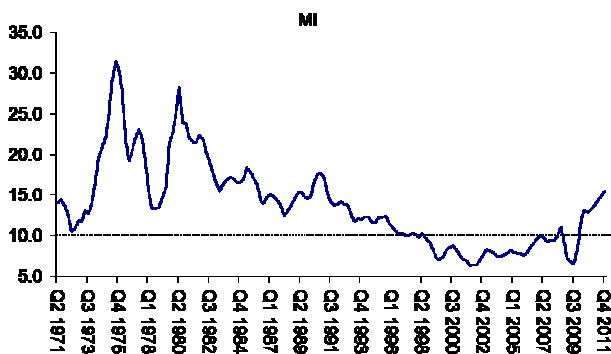
در این لحظه، احتمال دارد که اشغال میدان تحریر به حالت تعلیق درآید. اما ما اکنون باید تحریر را به سایر کارخانجات ببریم. با پیشرفت انقلاب، لاجرم یک قطب بندی طبقاتی هم رخ خواهد داد. ما باید هوشیار باشیم و نباید در این جا، متوقف گردیم... ما کلید رهایی کل منطقه، و نه فقط مصر را در اختیار داریم... پیش به جلو، با انقلاب مداومی که دموکراسی مستقیم از پایین را به مردم این کشور خواهد بخشید.

* روزنامه نگار و وبلاگ نویس تروتسکیست مصری، عضو مرکز مطالعات سوسیالیستی مصر

منبع:



بسیار عالی! خانوارهای متوسط بریتانیا شاهد بوده اند که دستمزدهای حاصل از کارشان، به مدت چند سال متوالی کاهش یافته است. این در شرایطی رخ داد که هنوز حتی صحبتی از کاهش هزینه های دولتی، تثبیت دستمزدهای بخش عمومی، افزایش مالیات بر ارزش افزوده یا افزایش تورم (عواملی که به دستمزدهای واقعی ضربه می زند) نبود. این یعنی "فلاکت". به کار بردن این واژه، مرا به یاد شاخصی با همین عنوان می اندازد. شاخص فلاکت (Misery Index)، شاخصی است که با اضافه کردن نرخ بیکاری به نرخ تورم محاسبه شد. هر چه مجموع این دو نرخ بالاتر باشد، فلاکت خانوارهای متوسط نیز بالاتر خواهد بود. از نظر تاریخی، وقتی این شاخص دورقمی می شود، مشقت مردم حالتی طاقت فرسا به خود می گیرد. سال ۲۰۰۹، شاخص فلاکت در سطح ۷٪ قرار داشت که چندان بد نیست. اما امسال قرار است تا این شاخص به حدود ۱۶٪ برسد - یعنی به وخامت سال های اوایل دهه ۱۹۹۰ که بسیاری از صنایع انگلستان ورشکست گردیدند.



البته این شاخص به اندازه کابوس سال های دهه ۱۹۷۰ بالا نخواهد بود؛ علت بالا بودن "شاخص فلاکت" در آن دوره این بود که تورم تقریباً همیشه در سطحی دورقمی قرار داشت. سال های دهه ۱۹۷۰، سیکل ۵۴-۶۴ ساله کندراتیف (سیکل جهانی قیمت های تولید) در حال رسیدن به نقطه اوج خود بود. (۳) فعلاً ما در نزدیکی نقطه حداقل این سیکل قرار داریم. نقطه ای که احتمالاً تا سال های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸ فراخواهد رسید. در بدترین حالت و تا زمانی که نقطه حداقل سیکل کندراتیف فرارسد، تورم هرگز دورقمی نخواهد شد. از این نظر، عدد ۱۶٪ برای شاخص فلاکت، واقعاً معادل ۲۵ درصد سال های دهه ۱۹۷۰ است. به بیان دیگر، از جنگ جهانی دوم به این سو، مردم بریتانیا هرگز وضعیتی تا این حد وخیم نداشته اند.

گذاری خصوصی نیز برای هماهنگ شدن با پس اندازهای خصوصی داخلی شدیداً افزایش یابد.

دولت گمان می کند که قادرست کسری تجارت خارجی انگلستان را تا سال ۲۰۱۵ از بین ببرد؛ چرا که قرار است تا صادرات ۳۳ درصد و واردات تنها ۱۸ درصد افزایش یابد. اما این موضوع تنها یک احتمال است، چرا که در طی یک دهه گذشته، واردات به مراتب سریع تر از صادرات رشد کرده است. به علاوه با کاهش ۲۳ درصدی ارزش پوند در مقابل سایر ارزهای تجاری مهم از سال ۲۰۰۸ به این سو، رشد صادرات در سال ۲۰۱۰ هم چنان جزئی و کم اهمیت باقی ماند.

دولت برای رسیدن به اهداف رشد خود، انتظار دارد که سرمایه گذاری بین سال های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵، قریب به ۴۴ درصد رشد کند. یعنی سرمایه گذاری، از ۱۴ درصد GDP به ۱۹ درصد برسد. چنین افزایشی، سریع ترین رشد طی چند دهه گذشته، و ضمناً بالاتر از سطح سرمایه گذاری در طول یک دهه گذشته خواهد بود. قرار است تا دستیابی به این هدف، از طریق کاهش ۴۰ درصدی سرمایه گذاری بخش عمومی در طی چهار سال آتی، صورت گیرد. بنابراین همه چیز به رشد سریع سرمایه گذاری خصوصی برای رونق صادرات بستگی دارد.

در عین حال، مسأله مهم دیگری وجود دارد و آن تورم است. به گفته مروین کینگ (Mervyn King)، رئیس بانک انگلستان، تورم در بریتانیا امسال به سطح ۵٪ نزدیک می شود. همان طور که کینگ با نومییدی تمام اعلام کرد: "سه فاکتور مهمی که شرح دادم - یعنی واردات بالاتر، قیمت های بالاتر حامل های انرژی و مالیات های بالا - درآمدهای قابل تصرف را قریب به ۱۲ درصد تنزل داده است. متوسط درآمد قابل تصرف، معمولاً با افزایش بهره وری بالا می رود - دستمزدهای پولی عموماً سریع تر از قیمت ها افزایش می یابد. اما سال گذشته، عکس این موضوع درست بود؛ یعنی دستمزدهای واقعی شدیداً فروافتاد. با در نظر گرفتن افزایش نرخ مالیات بر ارزش افزوده و سایر قیمت ها در سال جاری، احتمالاً دستمزدهای واقعی دوباره سقوط خواهند کرد. نتیجتاً امکان دارد که در سال ۲۰۱۱، دستمزدهای واقعی دیگر بالاتر از سال ۲۰۰۵ نباشد. برای دیدن مشابه این موضوع، باید به سال های دهه ۱۹۲۰ بازگردیم. زمانی که دستمزدهای واقعی به مدت شش سال تمام، روندی نزولی را تجربه کرد."



علت انقباض اقتصاد بریتانیا در سه ماهه پایانی سال ۲۰۱۰

بولتن اقتصاد سوسیالیستی

مایکل بورک، ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱

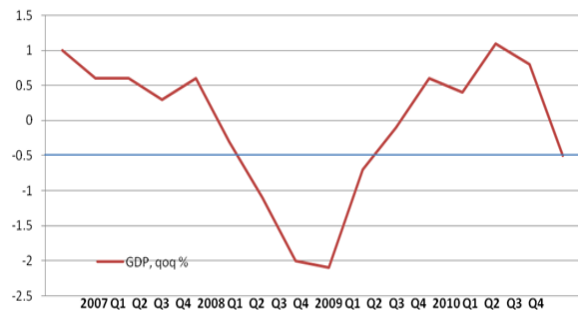
مترجم: آرمان پویان

کاهش ۰.۵ درصدی تولید ناخالص داخلی (GDP) بریتانیا در سه ماهه چهارم سال ۲۰۱۰، بسیاری از ناظرین را بهت زده کرد. در واقع پس از یک سال تجربه رونق ملایم، ما این بار شاهد یک کاهش بودیم. این کاهش بدان معناست که اقتصاد بریتانیا فعلاً در سطحی پایین تر از اواخر سال ۲۰۰۸ قرار دارد. پیش تر، بسیاری از اقتصاددانان متفق القول بودند که اقتصاد در سه ماهه چهارم سال گذشته، حدود ۰.۵ درصد رشد خواهد داشت (هرچند با توجه به روند بهبود ملایم اقتصادی سابق هم، چنین رشدی، در صورت وقوع، آهسته به نظر می رسید).

در نمودار ۱، که روند آهسته اقتصاد را حتی پیش از آخرین داده های موجود نشان می دهد، این موارد به نمایش گذاشته شده است.

نمودار ۱

GDP, qoq %



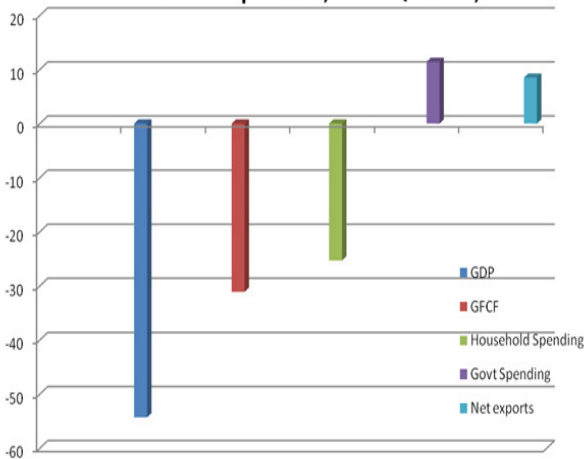
چرا در حال حاضر با روندی آهسته رو به رو هستیم؟

پرسشی که هم چنان باقی می ماند اینست که چرا اقتصاد، آن هم پس از طی یک سال بهبود ملایم از زمان وقوع عمیق ترین رکود نسبت به دهه ۱۹۳۰ به این سو، روندی آهسته به خود گرفته است؟ برای تجزیه و تحلیل این موضوع باید داده های پیشین را مورد بررسی قرار دهیم. نخستین داده های GDP تنها وضعیت تولید را نشان می دهد و در آن جزئیات و اطلاعات محدودی در مورد تخصیص درآمدها یا منابع هزینه ها وجود دارد. به همین ترتیب، داده های مناسبی نیز در مورد ارزش پولی GDP وجود ندارد، به همین جهت در این جا تنها داده های موجود تا سه ماهه سوم ۲۰۱۰ (یعنی تا پیش از رکود مجدد اقتصاد) تحلیل می شود.

در نمودار ۲، ارزش پولی واقعی GDP و اجزای آن از نقطه اوج خود (یعنی آغاز سال ۲۰۰۸) تا سه ماهه سوم سال ۲۰۱۰ نشان داده شده است.

نمودار ۲

GDP & Components, from Q1 2008, in 2006 £bn



GDP واقعی (با توجه به آخرین داده های موجود که کاهش سه ماهه چهارم را در نظر نگرفته است)، از نقطه اوج رونق در سه ماهه نخست سال ۲۰۰۸ تا سه ماهه سوم ۲۰۱۰ حدود ۵۴.۳ میلیارد پوند سقوط کرده است. مهم ترین عامل مؤثر در این رکود، هم چنان مسأله کاهش سرمایه گذاری یا به عبارت دیگر، کاهش تشکیل سرمایه ثابت ناخالص (GFCF) است. مطابق با نمودار فوق، حجم GFCF قریب به ۳۱.۱ میلیارد پوند کاهش داشته است که این یعنی ۵۷ درصد از کل کاهش GDP. به همین ترتیب، هزینه های خانوار نیز با

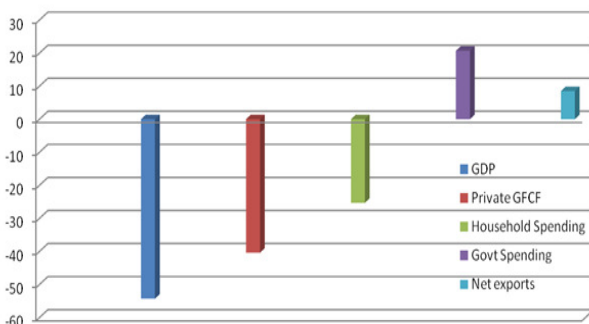
دولت تلاش کرد تا به راحتی و با در نظر گرفتن اثرات وضعیت بد آب و هوایی اواخر سال گذشته، این داده ها را در نظر نگیرد. اما به گفته جو گرایس، سرپرست اداره ملی آمار (ONS)، بهترین تخمین آن ها اینست که با صرف نظر کردن از شرایط حادث آب و هوایی، اقتصاد احتمالاً باید رشد صفر را ثبت کرده باشد. هرچند این کاهش چندان محسوس نیست، اما از گفته های ONS چنین به نظر می رسد که روند کلی اقتصادی هم چنان به سوی یک کاهش قابل ملاحظه، ادامه دارد.



مؤثر بر رشد مخارج دولتی را در نظر بگیریم- یعنی هم هزینه های جاری دولت و هم سهم بخش عمومی در GFCF- آن گاه GDP حدود ۲۰.۷ میلیارد دلار افزایش پیدا می کند.

نمودار ۳

Real GDP & Public vs Private Sector Components, from Q1 2008, in 2006 £bn



این بدان معناست که انقباض اقتصاد، بدون افزایش در هزینه های دولتی می توانست به مراتب وخیم تر باشد.

در حال حاضر می دانیم که قرارت تا هزینه های دولتی تحت برنامه دولت محافظه کار کاهش پیدا کند. در حقیقت، هزینه های جاری دولت کنونی با آغاز برنامه کاهش هزینه ها، در سه ماهه سوم کاهش پیدا کرد. این کاهش تنها ۱.۱ میلیارد پوند بود، اما به هر حال نخستین کاهش از زمان شروع بهبود اقتصادی محسوب می شد. بدون تردید داده های مربوط به سه ماهه چهارم ۲۰۱۰، کاهش بیش تری را در مخارج دولتی ایجاد خواهد کرد. در این بین، برنامه افزایش سرمایه گذاری دولت حزب کارگر هم که زمان نسبتاً طولی برای تکمیل خود نیاز دارد، به زودی واژگون خواهد شد.

علت بهبود چه بود؟

با نگاه به بهبود اقتصادی اخیر که به مدت یک سال- بین سه ماهه چهارم ۲۰۰۹ تا سه ماهه سوم ۲۰۱۰- به طول انجامید، می توان دید که کل افزایش تولید نسبت به نقطه حداقل دوره رکود، ۳۴.۳ میلیارد پوند بود. افزایش کل در مخارج دولتی در طی رکود و رونق نیز معادل ۲۰.۷ میلیارد پوند بود. از آن جا که عمده این افزایش پیش از آغاز رونق رخ داد، توانست تا به تداوم هزینه های مصرفی خانوار از طریق برنامه های رفاهی و سایر پرداخت ها کمک کند. به علاوه با تشویق بخش خصوصی به از سر گیری سرمایه گذاری،

سقوط دستمزدهای واقعی، افزایش بیکاری و ...، ۲۵.۳ میلیارد پوند کاهش یافت. اما این رقم کم تر از نصف کل میزان کاهش در GDP است. البته افزایش خالص صادرات به میزان ۸.۵ میلیارد پوند، تا حدودی تأثیر این کاهش ها را خنثی کرده است. اما مهم ترین افزایش در این بین، مربوط به هزینه های دولتی می باشد (معادل ۱۱.۴ میلیارد پوند).

به وضوح دیده می شود که سرمایه گذاری مهم ترین منشأ رکود، و مخارج دولتی مهم ترین پایه بهبود بوده است. اما در داده های مربوط به حساب های ملی، سطح تشکیل سرمایه ثابت ناخالص (GFCF) بدون تفکیک به دو منبع سازنده آن- یعنی بخش خصوصی و بخش عمومی- و تحت یک عنوان آورده شده است. این موضوع در حساب های ملی اتحادیه اروپا و برخی دیگر از کشورها نیز مصداق دارد. اما در ایالات متحده، GFCF به دو جزء خصوصی و عمومی (و هم چنین زیر مجموعه های بیش تر مانند مسکن و غیره) تفکیک می شود. اگر به همین شکل میان سرمایه گذاری خصوصی و عمومی در بریتانیا نیز تمایز قائل شویم، تصویر به مراتب قابل توجه تری به دست می آوریم. چرا که هزینه های دولتی، حتی در حین کاهش کل GFCF رو به افزایش بود.

در طی دوره رکود، همان طور که تاکنون نیز خاطر نشان ساخته ام، میزان کل GFCF حدود ۳۱.۱ میلیارد پوند کاهش یافت. اما در این بین، سرمایه گذاری بخش خصوصی ۴۰.۴ میلیارد پوند سقوط کرد، در حالی که این میزان کاهش برای سرمایه گذاری دولت، تنها ۹.۳ میلیارد پوند بود. این امر به علت افزایش هزینه های سرمایه ای دولت در حوزه هایی هم چون برنامه "ساخت مدارس برای آینده" و هم چنین نوسازی بیمارستان ها و سرمایه گذاری بر روی زیرساخت ها صورت گرفت و بخشی از واکنش دولت حزب کارگر در سال ۲۰۰۹ به بحران موجود بود.

تمایز میان سرمایه گذاری خصوصی و دولتی در نمودار ۳ نمایش داده شده است. در این جا، GFCF در واقع تشکیل سرمایه ثابت ناخالص بخش خصوصی است؛ در حالی که مخارج دولتی، دربرگیرنده هزینه های جاری دولت به انضمام افزایش در سرمایه گذاری دولتی است.

همان طور که در نمودار ۳ ملاحظه می شود، سقوط سرمایه گذاری بخش خصوصی تقریباً مسئول اصلی بحران اقتصادی است (۴۰.۴ میلیارد پوند از کاهش ۵۴.۳ میلیارد پوندی GDP یا به عبارتی سه چهارم کل رکود). اگر ما کل عوامل



چرا رکود جاری بریتانیا، می تواند بلندترین رکود در طی ۱۰۰ سال گذشته باشد؟

دیوید بلنچ فلاور، ۱۰ فوریه ۲۰۱۱

مترجم: آرمان پویان

تخمین های مؤسسه ملی پژوهش های اقتصادی و اجتماعی (NIESR) از تولید ناخالص داخلی ماهانه، تصمیم کمیته سیاست پولی (MPC) را مبنی بر بکارگیری سیاست تضییق پولی^۱، حمایت می کند. این تخمین ها نشان می دهد که به دنبال کاهش ۰.۵ درصدی GDP در سه ماهه منتهی به دسامبر سال گذشته، تولید این بار ۰.۱ درصد در سه ماهه منتهی به ژانویه سال جاری کاهش پیدا کرده است. از نظر NIESR، رشد قوی ماهانه GDP در ماه ژانویه (با نرخ ۰.۶ درصد)، اساساً به بهبود وضعیت تولید از اثرات نامساعد آب و هوایی اواخر سال گذشته، ارتباط دارد.

جالب ترین بخش گزارش آن جاست که آن ها می گوید سطح GDP "در طول چند ماه گذشته، نسبتاً ثابت به نظر می رسد؛ و این یعنی شکاف تولیدی رو به گسترش است". مقصود آن ها از شکاف تولیدی، در واقع سطح اضافه ظرفیت موجود در اقتصاد است. هر چه این مازاد ظرفیت بیش تر باشد، تورم پایین تر و بیکاری بالاتر خواهد بود. تقریباً سه سال از زمان آغاز رکود ۲۰۰۸-۲۰۰۹ می گذرد، با این حال اقتصاد هم چنان ۴.۲۵٪ پایین تر از نقطه اوج پیش از رکود (یعنی مارس ۲۰۰۸) قرار دارد.

به علاوه اگر رشد اقتصادی با همان نرخ که طی پنج سال گذشته تجربه شده بود، ادامه می یافت، اقتصاد به سطحی رسیده بود که اکنون حدوداً ۱۰ درصد پایین تر از آن است.

نمودار زیر، راه بلند و طاقت فرسایی را نشان می دهد که اقتصاد با آن مواجه خواهد شد. ضمناً این هنوز پیش از آنست که برنامه های ریاضت اقتصادی، ضربه خود را به اقتصاد بزند.

در این نمودار، پیشرفت چهار رکود سابق و هم چنین رکود جاری در طول زمان نمایش داده شده است. منحنی آبی برای رکود دهه ۱۹۹۰ نشان می دهد که:

۱- تولید از نقطه اوج خود تا نقطه حداقل، کم تر از سه درصد کاهش یافت. ۲- این کاهش، ظرف ۲۴ ماه رخ داد. ۳-

این موضوع به بهبود GFCF منجر شد. در طی دوره یک ساله بهبود، هزینه های مصرفی خانوار ۱۶.۴ میلیارد پوند افزایش داشت، در حالی که این افزایش برای GFCF حدود ۱۲ میلیارد پوند بود. کل مخارج دولتی، شامل سهم آن در سرمایه گذاری، مستقیماً مسئول ۶۰ درصد بهبود اقتصادی بود (۲۰.۷ میلیارد پوند از افزایش کل ۳۴.۳ میلیارد پوندی). بنابراین مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم که هزینه های دولتی مسبب بهبود بوده است.

اکنون روشن است که چرا اقتصاد روند شدیداً آهسته ای را در پیش گرفته. آقای آربورن احتمالاً تمایل خواهد داشت تا این موضوع را به وضعیت آب و هوایی ارتباط دهد. اما حقیقت، همان طور که ONS نیز خاطر نشان می سازد، تأثیرات آب و هوایی نیست. ممکن است سه ماهه نخست سال جاری شاهد اندکی بهبود باشد، اما این موضوع چندان عجیب نخواهد بود؛ چرا که برخی از فعالیت های اقتصادی که در سه ماهه چهارم سال گذشته به تعویق افتاده بود، اکنون انجام خواهد شد. اما با حذف پایه اصلی رشد- یعنی هزینه های دولتی- کاملاً مشخص است که سه ماهه نخست ۲۰۱۱ به طور متوسط شاهد رشد به مراتب کم تری از اواسط سال ۲۰۱۰ خواهد بود. ضمناً سال ۲۰۱۱ شاهد تأثیرات بالا رفتن نرخ مالیات بر ارزش افزوده (VAT) و افزایش گسترده قیمت ها خواهد بود که این ها خود به کاهش شدید درآمدهای واقعی منجر خواهد شد. کاهش در هزینه های سرمایه ای در برنامه قرار گرفته، در حالی که مزایا در ماه آوریل شدیداً پایین آورده خواهد شد.

فراموش کردن این موضوع که سیاست دولت محافظه کار زیر عنوان "کاهش کسری" صورت می گیرد، کار چندان دشواری نیست. اما کسری بودجه، تحت تأثیر رشد قوی تر اقتصاد- که خود نتیجه افزایش هزینه های دولت می باشد- رو به کاهش بوده است. در سال مالی ۲۰۱۰، میزان درخواست استقراض ۱۴۸ میلیارد پوند بود، در حالی که خزانه داری مقدار نیاز مذکور را ۱۷۸ میلیارد پوند برآورد نموده بود.

سیاست های دولت ائتلافی محافظه کار، تهدیدی برای اقتصاد و منابع مالی دولت است.

منبع:

<http://socialisteconomicbulletin.blogspot.com>



کاهش شدید شاخص امید زندگی در ایالات متحده

شادی معصومی

بنابر گزارشی که ماه سپتامبر سال گذشته در ژورنال آکادمیک "Health Affairs" منتشر گردید، ایالات متحده از نظر شاخص امید زندگی (مجموعاً برای مردان و زنان) رتبه ۴۹ جهان را دارد؛ رتبه ای که در طی یک دهه گذشته به طور قابل ملاحظه ای سقوط داشته است.

این کاهش قابل ملاحظه، زمانی آشکار می شود که بدانیم در سال ۱۹۹۹ و بنا بر تقسیم بندی سازمان بهداشت جهانی (WHO)، ایالات متحده آمریکا رتبه ۲۴ جهان را از نظر میزان شاخص امید به زندگی داشته است.

مطالعه مذکور^(۱) که از سوی پیتر مونیگ و شری گلابد-دو تن از اساتید سیاست بهداشت در دانشگاه کلمبیا- صورت گرفته است، نشان می دهد که علت اصلی این سقوط، وخامت اوضاع نظام بهداشتی و درمانی آمریکاست که خود به دنبال هزینه های فزاینده درمانی و افزایش تعداد افراد فاقد بیمه (و هم چنین افرادی که به طور کافی تحت پوشش بیمه قرار ندارند) ایجاد شده.

گزارش مذکور با بیان این که هزینه سرانه ایالات متحده بر روی بهداشت و درمان بالغ بر دو برابر سایر کشورهای صنعتی است، اضافه می کند:

"این موضوع که که مردم آمریکا هزینه های نسبتاً بالاتری را برای بهداشت و درمان متحمل می شوند، اما با این حال از زندگی کوتاه تر و نه چندان سالمی برخوردارند، برخی منتقدین را واداشته است تا ادعا کنند که نظام بهداشتی و درمانی ایالات متحده به طور منحصر به فردی ناکارآمد است."

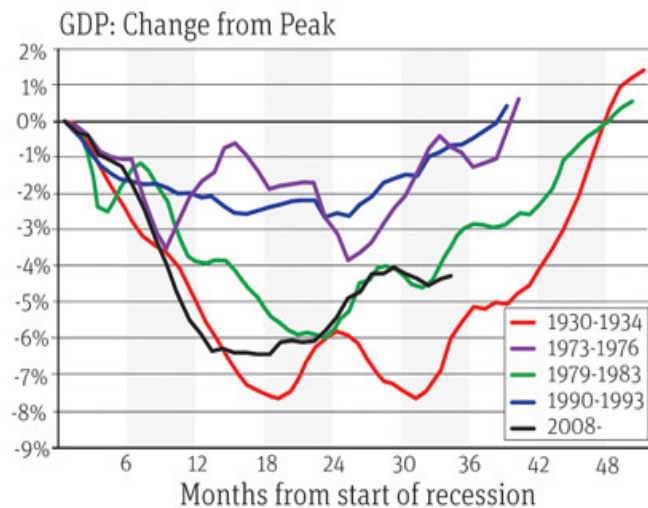
به علاوه، نویسندگان مقاله توضیح می دهند که نرخ های بالای اضافه وزن، استعمال دخانیات، قتل و تلفات جاده ای از عوامل دیگر مؤثر بر سقوط شاخص امید به زندگی هستند.

(1)

<http://content.healthaffairs.org/cgi/reprint/hlthaff.2010.0073v1.pdf>

پس از گذشت ۳۶ ماه، تولید به همان سطحی بازگشت که در آغاز رکود داشت.

تولید ناخالص داخلی: تغییر از نقطه اوج (به درصد)



محور افقی: تعداد ماه ها از زمان شروع رکود

اما رکود جاری به مراتب عمیق تر از سال های دهه ۹۰ است. به علاوه می توان آن را با رکود دهه ۱۹۸۰ مقایسه کرد که به مدت چهار سال به طول انجامید. فعلاً ما سه سال است که در بحران به سر می بریم و هنوز هم راه بلندی در پیش داریم. مؤسسه ملی پژوهش های اقتصادی و اجتماعی، گمان نمی کند که تا سال ۲۰۱۳، تولید بتواند نقطه اوج سابق خود (یعنی اوایل ۲۰۰۸) را پشت سر بگذارد. در این صورت، رکود جاری طولانی ترین رکودی خواهد بود که در طی یک قرن گذشته رخ داده است. با کمال تأسف باید بگویم که اوضاع می تواند به مراتب وخیم تر از آن چه هست، بشود؛ مگر آن که گردانندگان استراتژی اقتصادی دولت ائتلافی، مسیر فعلی خود را هر چه سریع تر معکوس کنند.

توضیح مترجم:

سیاست تضییق پول یا سیاست پولی سخت (Tight Monetary Policy): محدود کردن عرضه اعتبارات و وام، از طریق بالا بردن نرخ بهره آن ها به وسیله بانک های مرکزی (مانند فدرال رزرو در ایالات متحده، بانک انگلستان در بریتانیای کبیر و غیره).

<http://www.newstatesman.com>

منبع:



ادامهٔ فصل ششم

یک نقطه عطف تاکتیکی در بناگذاری احزاب انقلابی

کمیته اجرایی بین المللی در یک پلنوم بعدی (در تاریخ فوریه ۱۹۵۲) به عنوان متممی بر تحلیل و چشم اندازهای عرضه شده از جانب کنگره سوم جهانی، به مصوبه ای در مورد تاکتیک بنیان گذاری احزاب مارکسیستی انقلابی رأی داد که در آن مفهوم "انترسیم" در درون برخی احزاب سوسیالیست یا کمونیست توده ای برای اولین بار بسط و تعمیم یافت.

الهام بخش این تاکتیک جدید "انترستی"، نمونه ها یا تاکتیک هایی بود که در گذشته لنین و تروتسکی قویاً توصیه کرده بودند، بدون آن که مشی دنبال شده از جانب مارکس در سال ۱۸۴۸ به هنگام درگیری انقلاب آلمان و چندی بعد به وقت تشکیل بین الملل اول نیز بر آن بی تأثیر بوده باشد.

لنین در کتاب بیماری کودکانه کمونیسم به تمامی کسانی که به سوال "آیا باید به حزب کارگر [انگلستان] ملحق شد؟"، چنین جواب می دهند که "حزب کمونیست باید در برابر رفرمیسم اصول خود را پاک و استقلال خود را دست نخورده باقی نگاه دارد"، هشدار می دهد، بدون آن که در این مورد به دلیل فقدان مفروضات کافی موضع قاطع اتخاذ کند. لنین می گفت که در این زمینه می باید دانست ویژگی های وابسته به هر کشور را "چگونه مطالعه کرد، چگونه کشف کرد، و چگونه حدس زد" تا که در این کشورها اصول کلی و بنیادی کمونیسم را به کار بست.

چنان که در فصل پیشین توضیح دادیم، تروتسکی در سال ۱۹۳۴ چنین آموخته بود که ساختن یک حزب انقلابی قادر به فعالیت کاملاً مستقل و قادر به بسیج طبقه ی کارگر در آکسیون ها توسط سازمانی که تعداد نفراتش آن را در چهارچوب گروهی عمدتاً تبلیغاتی محدود ساخته است، ممکن است دخول موقتی این سازمان در یک سازمان رفرمیستی یا سانتریستی را به منظور جمع آوری نیرو از میان جریان هایی که به سمت چپ تحول پیدا می کنند، از طریق کار مقتضی با آنان و از راه یاری رساندن به تکامل تجربه ی ایشان، ایجاب کند. "انترسیم" پیش از جنگ به شبیخونی درون حزب سوسیالیست شبیه بود.

متعاقب جنگ جهانی، بین الملل به دخول تروتسکیست های انگلیسی به درون حزب کارگر حکم داد و این "انترسیم" با "انترسیم" پیش از جنگ در داخل S.F.I.O.^۱ و یا در حزب کارگر بلژیک و یا در حزب سوسیالیست ایلات متحده مطابقتی نداشت. تاکتیکی که برای انگلستان برگزیده شد، بر ساختار جنبش کارگری این کشور و پیش از همه بر رابطه درونی میان حزب سیاسی و سندیکاها متکی بود. این رابطه آن چنان است که طبقه کارگر انگلستان حزب کارگر را از آن خود و حزب محافظه کار را از آن کارفرمایان خود می داند و نسبت به حزب کارگر حتی اگر با رهبران این حزب و سیاست آنان موافق نباشد، وفادار است.

تاکتیک جدید "انترستی"، در آن واحد، هم بر چشم اندازهای دراز مدت و هم بر چشم اندازهای مبتنی بر جزرومدهای موقتی تکیه داشت.

به هنگام برگزاری کنگره سوم جهانی در داخل حزب کارگر انگلستان به دنبال حکومت چند ساله این حزب، اپوزیسیون چپ بوان (Bevan) تشکیل شده بود. در این زمان موقعیت بین المللی و داخلی انگلستان محیط مساعدی را برای شکل و رشد یک جریان سانتریستی توده ای و در حال تحول به چپ، فراهم آورده بود. ملاحظات مربوط به جزرومدهای موقتی و تکالیف مربوط به آن ها از تزیهای عمومی کنگره سوم جهانی نتیجه می شد. ما چنین فکر می کردیم که دورنمای یک جنگ جهانی جدید و مشکلات اقتصادی روزافزون سرمایه داری در مقیاس بین المللی به افزایش جریان هایی از نوع بوانیستی در درون احزاب سوسیال دمکرات کمک خواهد کرد و هم چنین به پیدایش جریان های چپ توده ای در درون احزاب کمونیست دامن خواهد زد. بنابراین لازم بود به این گونه جریان ها یاری داد تا با تجربه خود از طریق مراحل که در آن زمان غیرقابل پیش بینی بود، به تشکیل احزاب مارکسیستی انقلابی نائل آیند.

ملاحظات دراز مدت ما براساس این مشاهدات از جنبش کارگری اروپا مبتنی بود، که احزاب کارگری رفرمیستی قدیمی پایه خود را همچنان حفظ نموده اند و هم چنین امر

^۱ Section Francaise de l'Intrenationale Ouvriere

، مخفف نام پیشین حزب سوسیالیست فرانسه که ترجمه ی آن "بخش فرانسوی بین الملل کارگری" می باشد- مترجم



سیاست های این احزاب در جریان جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ و با پیروزی انقلاب اکتبر پدیدار گشته اند. بین الملل چهارم هرگز امر تبدیل خویش به یک بین الملل توده ای را از راه رشد تدریجی و خطی بخش های خود جستجو نکرده و نمی کند. از جانب دیگر، این بخش ها در سال های اخیر تاکتیک هائی در تطابق با شرایط خاص که زائیده ناموزونی عظیم درجه ی تحول و رشد سیاسی در میان جوانان و اکثریت طبقه ی کارگر برخی کشورهای اروپائی بوده است، بکار بسته اند. تاکتیک "انترپستی" دقیقاً به خاطر ترکیبی از شرائطی که مارکسیست ها عده ی بسیار قلبی را تشکیل می دادند و در مقابل احزابی که اکثریت عظیم طبقه ی کارگر را دربر گرفته و تقریباً حق وجودی را از ایشان سلب نموده بودند، وسائل تبلیغاتی بسیار ضعیفی در اختیار داشتند. با پیدایش اوضاع جدید جریان های بالقوه انقلابی در کجا می توانستند بوجود آیند؟ ما معتقد بودیم که می باید علیه این عقیده ی چپ گرایانه که کارگران غیرمتشکل در مجموع خود از نقطه نظر سیاسی از کارگران متشکل پیشرفته ترند، مبارزه کرد. و از اینجا ما به این نتیجه نائل آمدیم که باید بهر قیمت که شده، بدون آن که به ذره ای از مفاد برنامه ی خود دست رد بزنیم، درون سازمان های توده ای شرکت کنیم. بدون شک این تاکتیک "انترپستی" آن گونه که به مورد اجرا در آمد سازمان های توده ای شرکت کنیم. بدون شک این تاکتیک "انترپستی" آن گونه که به مورد اجرا در آمد بر از ناخاطرات فراوان بود اما مشی مارکسیسم انقلابی بر اساس یک دستور العمل مسجل و مضبوط که یک باره برای همیشه، و خالی از هرگونه خطر، فراهم آمده باشد، بدست نمی آید. تمام کسانی که در آن دوران درباره ی تسلیم و وادادگی ما دم برآوردند در این باره دست کم دچار اشتباه کامل بودند و امروز که اوضاع سیاسی نسبت به گذشته تماماً تغییر یافته است، تعدادی از این کسان در مواردی چند در مقام دنباله روی از احزاب قدیمی قرار گرفته اند و تنها بخش های بین المللی چهارم از این قاعده مستثنی باقی مانده اند.

بین الملل چهارم در کاربرد "انترپسم" میان تاکتیک لازمه برای احزاب سوسیالیست که وجود نوعی دموکراسی داخلی نسبی در درون آنها اجازه ی تشکیل گرایشات را می دهد، و

مفروضات ساختاری جنبش بار دیگر در حدود سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ مورد توجه واقع گشتند.

توسعه احزاب کمونیست از جنگ جهانی اول به بعد جز در موارد استثنائی با مشکل مواجه بوده است. از این مشاهدات چنین استنتاج می شد که رابطه طبقه کارگر با احزاب خویش در درجه اول بر مبنای برنامه با مشی سیاسی این احزاب معین نگردیده، بلکه محصول تبلور دیرینه اینان در میان زحمتکشان بود؛ و این احزاب برای زحمتکشان وسیله کمابیش معتبری را تشکیل می دادند که حداقل از نظر امور روزمره ایشان در جامعه سرمایه داری سودمند بودند و هم چنین زحمتکشان حاضر به ترک این احزاب به منظور پیوستن به سازمان طبقه کارگر کشور اروپائی به درجه ای خفیف تر در دوران انقلابی نیز نمایان بود و در این دوران رشد سیاسی طبقه ی کارگر اروپائی نمی توانست به دنبال نداشته باشد. بدینسان فعالیت دراز مدت در داخل احزاب توده ای- علی الخصوص در حزب توده ای عمده ی هر کشور- در دستور روز ما قرار گرفت^۱.

تنوری لنینی حزب انقلابی مبین صفات مشخصه ی اصلی است که چنین حزبی می باید داشته باشد اما این نظریه نمی تواند روش های بناگذاری آن را بیان دارد زیرا این امر متکی بر شرایط تاریخی عام و هم شرایط ویژه هر کشور است. یک حزب انقلابی نم بتواند گسترش یابد مگر از راه مبارزات طبقاتی و این تنها راهی است که به پیدایش پیشروان سیاسی قادر به رهنمونی طبقه ی کارگر در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری می انجامد. در مورد گروه های کوچکی که بر اساس برنامه ای متشکل شده اند (چنان که عموماً درباره ی بخش های جنبش تروتسکیستی صادق است)، نمی توان تصور کرد که این ها تنها از راه افزایش عضویت فردی از این طریق تشکل نیافته است. همه ی احزاب نه فقط از طریق افزایش اعضاء بلکه هم چنین از راه ترکیب با گروه های دیگر، تحولات جریان های توده ای و هم انشعابات که در رابطه با وقایع مهم سیاسی پیش می آید، تشکل پیدا کرده اند. بدین ترتیب، غالب احزاب کمونیست دنباله تحولات حاصل در درون احزاب سوسیالیست قدیمی و به علت

^۱ - در جریان مباحثه درباره ی دخول در حزب کارگر انگلستان مفروضات مربوط به ساختمان جنبش کارگری این کشور مورد تءکید قرار گرفت. در مباحثه ی کنگره ی سومتءکید بر واقعیات مبتنی بر جزرومدهای گذارده شد و



دارد) و نظامی سرمایه داری که احتمالاً دیگر در مقیاسی جهانی به شکل صرفاً نظامی وجود ندارد (و البته این امر به این معنی نیست که تعادلی در هر یک از زمینه های ویژه ارتش زمینی، نیروی دریائی، نیروی هوائی، تسلیحات معموله، تسلیحات اتمی و غیره موجود است) نیست.

هم چنین صحت دریافت این کنگره از گروه بندی هائی که به دور دو قطب اتحاد شوروی و ایالات متحده ایجاد گردید به اثبات رسیده است. این موقعیت تنها پانزده سال بعد، یعنی وقتی که نیروهای فرار در هر دو اتحاد شدت و وسعت روزافزونی یافتند، شروع تغییر کرد. با این وصف، حتی با در نظر گرفتن واقعیات جدید نمی توان گفت که از این پس پیمان ها و اتحاد جدید و صور تجمع نوین قابل تبیین و پیش بینی بوده و یا مشخص می باشند و تقسیم بندی پیشین در صورت وخامت قابل ملاحظه ی روابط بین المللی دیگر مجدداً نمودار نخواهد شد.

آن چه که در باب نقش دوگانه ی بورکراسی شوروی و احزاب کمونیست و در باره ی روابط متضاد ما بین توده ها، احزاب کمو«بیست و کرملین در تزه های کنگره آمده بود، اساساً صحیح بود. بدون این ملاحظات جهت گیری در میان وقایع مهم بعد از جنگ غیرممکن می بود. هم چنین توضیح آن چه که در یوگسلاوی و چین وقوع یافته بود، مطلقاً معتبر بود. رخداد احتمالی این امر از طرف دیگر بوسیله ی تروتسکی در برنامه ی انتقالی چنین پیش بینی شده بود:

ما از تمام احزاب و سازمان هائی که بر کارگران و دهقانان تکیه دارند و به نام ایشان سخن می گویند می خواهیم که با بورژوازی قطع رابطه کنند و در راه مبارزه برای قدرت کارگران و دهقانان قدم بگذارند. ما در این راه به آنان قول پشتیبانی کامل در مقابل سرمایه داری مرتجع را می دهیم. در عین حال، ما آغاشگری خستگی ناپذیری را حول مطالبات انتقالی که به عقیده ی ما باید برنامه ی "حکومت کارگران و دهقانان" را تشکیل دهد، سازمان خواهیم داد.

"آیا ایجاد چنین حکومتی بدست سازمان های سنتی طبقه کارگر امکان پذیر است؟ همان طور که تاکنون بازگو کرده ایم، تجربیات پیشین نشان می دهند که تحقق این امر حداقل بعید است. معهذاً انکار قاطعانه ی این نظریه ی ممکن الوقوع که تحت تأثیر نوعی ترکیب کاملاً استثنائی شرایط (جنگ،

تاکتیک مربوط به احزاب کمونیست که کوچکترین ابراز نقطه نظرهای مخالف را تحمل نمی نمایند (در آن زمان وضع این چنین بود)، تفاوت قائل بود. در میان دسته اول "آنتریسم" از نقطه ی نظر ما می بایست صورت تام به خود گیرد و حال آن که در حالت دوم، همانطور که لنین نیز به منظور باقی ماندن درون سازمان های سندیکائی و توده ای ارتجاعی و رفرمیست توصیه کرده بود، می بایست "دروغ گفت و حيله بکار برد"، این تکتیک نگهداری بخش مستقلی را جهت اعلام علنی مواضع تام بین المللی چهارم در نظر داشت.

نقد بر کنگره سوم جهانی

تزه ها و مصوبات کنگره ی سوم جهانی کوشش اولیه ای در پاسخ به مسائل مطروحه توسط دگرگونی های اوضاع بعد از جنگ بود که ما در یکی از فصول پیش به آنها اشاره کرده ایم، دگرگونی هائی که هرگز متوقف نشد. بنابراین بی فایده نیست اگر آنچه را که در این تزه ها با واقعیت وفق داده و هم آن چه را که خطا از آب در آمده است بررسی نمائیم. برای آن که به قضایای مناسب حال دست یابیم نباید از نظر دور داشت که هر تحلیلی ناگزیر گرفتار برخی خطاها و نواقص خواهد بود چرا که سیر واقعیت همواره ظهور گرایشات جدیدی را باعث گشته است که به هنگام اقدام به تحلیل آن هنوز به قدر کافی رشد نیافته و یا از مبارزه ی نیروهای اجتماعی نشأت گرفته اند. آن چه که دانستنش حائز اهمیت است، آن است که آیا خط عملی منتج از چنین تحلیلی در مجموع در رابطه با موقعیت مورد بحث معتبر بوده است؟ آیا این تحلیل به سازمان اجازه می داده که در میان وقایع سیاسی بدرستی عمل کند و همراه اوضاع سیاسی با آن برخورد کرده و تدریجاً عوامل جدید و گرایشات نوظهور را وارد محاسبات خود کند، و تصحیحات لازم مواضع را، در صورت اشتباهات تحلیل، انجام دهد.

ما در چهارچوب محدود این کتاب تنها به روشن ساختن آن چه که در خطوط اصلی خود درست بوده و هم آن چه که اساساً خطای خود را به اثبات رسانده است اکتفا می کنیم.

کنگره ی سوم تغییر توازن جهانی قوا به زبان سرمایه داری جهانی را به درستی تشخیص داده بود. این کنگره همچنین به درستی نشان داده بود که این امر در آن زمان هنوز مانع حفظ برتری اقتصادی (و این برتری تا لحظه ی حاضر نیز ادامه



پیش می برد، به خود می بالید. اما باز تکرار می کنیم که هیچکس در آن وقت گمان نمی کرد که دنیای سرمایه داری در شرف ورود به یک دوره شکوفائی اقتصادی باشد، شکوفان شدنی که نظیر آن از حیث وسعت و دوام هیچگاه پدید نیامده بود، و تنها بوسیله ی پس روی های ضعیف الوقوع ارائه داده باشد. نتیجه ی عمده ی این گردش غیرمنتظره ی موقعیت اقتصادی آن بود که چشم اندازهای مربوط به بحران سرمایه داری و جنگ جهانی به زمانی بسیار دورتر از آن چه که در تزه های کنگره پیش بینی شده بود انتقال یافت زیرا که سرمایه داری تا زمانی که در زمینه ی اقتصادی در وضعی فلاکت بار قرار نگیرد انگیزه ای اقتصادی در برافروختن آتش جنگ ندارد^۱.

هم چنین چشم اندازهای گنجانده در سند مربوط به بحران استالینیسیم که دوره ی اوج آن در تزه های کنگره همزمان با وقوع جنگ جهانی، و نه قبل از آن، پیش بینی شده بود، نادرستی خود را به اثبات رساندند چرا که این بحران بسیار زودتر از زمان مفروض خود بروز نمود. مخالفان تزه های کنگره ی سوم به سهم خود عموماً هیچگونه چشم انداز واقعی از بحران استالینیسیم حتی برای زمان های دور در دست نداشتند. به عبارت دیگر، خطای عمده ی تزه در مورد آهنگ نسبی بحران های سرمایه داری و استالینیسیم بود. این کنگره وقوع بحران سرمایه داری را مقدم بر بحران استالینیسیم فرض کرده بود و حال آن که این امر به ترتیب عکس آن وقوع پذیرفت.

دوران انشعاب بین الملل

به هنگام برگزاری کنگره ی سوم در درون بین الملل هیچگونه اختلافات نظری در مورد مسائل اصولی نظیر اختلاف بر سر ماهیت طبقاتی اتحاد شوروی- که در گذشته این جنبش را برای سال ها از هم گسیخته بود- رخ نمود. در ظاهر بین الملل از وحدت خود برخوردار بود و مخالفان تزه های کنگره در درون بخش فرانسه (آنانی که بعداً سازمان کمونیستی انترناسیونالیستی - O.C.I. - Internationaliste- Organisation Communiste را تشکیل دادند) در

شکست، ورشکستگی مالی، تهاجم انقلابی توده ها و غیره) احزاب خرده بورژوا و منجمله استالینیسیم ها قادرند فراتر از آن چه که خود مایلند، در راه قطع رابطه با بورژوازی قدم بردارند. غیرممکن است. بهرحال یک چیز مسلم است: و آن این است که حتی اگر این امکان بسیار اندک در جایی صورت تحقق پذیرد و یک "حکومت کارگران و دهقانان" به معنای فوق در عمل استقرار یابد، چنین حکومتی جز واقعه ی کوتاهی در راه دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود.

این سطور از تروتسکی به خوبی نشان می دهد که وی در عین مبارزه ی توان فرسای خود برای ایجاد احزاب مارکسیستی انقلابی و مدافع برنامه ی بین الملل چهارم، امکان موارد استثنائی را که در ضمن آن انقلاب می تواند تحت شرایط عینی فوق العاده حتی با یک رهبری غیرمارکسیست انقلابی پیروز گردد، از نظر دور نمی داشت. دوران بعد از جنگ دوم موارد چندی از این قبیل را که تروتسکی بعید ولی ممکن می پنداشت، به خود دیده است. انکار این نوع موارد موجب سردرگمی کامل در عرصه ی جهانی است. اما باید شروط تحقق چنین مواردی را به منظور بیان خصلت استثنائی آنها جستجو نمود تا که روشن گردد که این نمونه ها قابل تعمیم نیستند و از وجود آنها نمی توان نفی لزوم بنای احزاب انقلابی را استنتاج نمود. میان گرایشهای فرقه گرایی که در سال های بعد از جنگ درون جنبش تروتسکیستی پیدا شدند گروه هائی یافت می گردند که از ترس آن که مبدا از طریق منطق صوری خود و بر اساس نمونه های فوق به این نتیجه برسند که ایجاد احزاب انقلابی دیگر امری زائد می باشد، دست به انکار وجود دول کارگری حادث در شرایط استثنائی و تحت رهبری کسانی که مارکسیست انقلابی نبوده اند، زده اند. انکار واقعیات لاجرم به اختیار مواضع گمراهانه منجر می گردد.

از طرف دیگر، تزه های کنگره ی سوم درباره ی چشم اندازهای جنگ و چشم اندازهای اقتصادی نادرست از آب درآمدند. چشم انداز یک جنگ جهانی در آن زمان به علت ادامه ی آزمایشات اتمی از جانب ایالات متحده و اتحاد شوروی که می خواستند بدین وسیله سلاح های سیاسی جهان برای چندین سال مشی خود را بر اساس چنین چشم اندازی برگزینند. فاستردالس وزیر امور خارجه ایالات متحده از تعقیب سیاست بین المللی ای که جهان را "تاورطه ی هلاک"

^۱ - بحث کنگره ی سوم عملاً به مسأله ی نزدیکی جنگ نمی پرداخت و بلکه بر سر مفهوم "جنگ- انقلاب" دور می زد.



کمونیست انترناسیونالیستی) انشعابی به وقوع پیوست. این انشعاب به همان شکل باقی نماند؛ به زودی دو سازمانی که خود را وابسته به بین الملل چهارم اعلام می نمودند در یک درون خود دچار از هم گسیختگی شدند. اقداماتی از جانب بین الملل علیه بی نظمی گروه ها به عمل آمد که مورد تصویب کسانی که سال بعد همراه با اخراج شدگان از بین الملل کمیته ی بین المللی را تشکیل دادند، قرار گرفت.

چندی بعد در داخل بخش انگلستان که به علت کار منظم در درون حزب کارگر پیشرفت محسوسی نموده بود اختلافات نظری با خشونت مفرط بروز نمود که منجر به انشعاب گردید بدون آن که حتی مواضع طرفین دعوی بوضوح تعیین شده باشد.

عاملی که نقش تعیین کننده را در انشعاب بازی کرد بحران داخلی حزب کارگران سوسیالیست (S.W.P) سازمان تروتسکیستی آمریکا بود. در این دوره مشکلات نیروهای پیشرو در این کشور بیش از پیش فزونی می یافتند. مک کارتیسم به طرز ملاحظه ای در حال رشد بود. در حالیکه اکثریت سازمان به مواضع بنیادی تروتسکیستی پای بند بودند، یک اقلیت نیرومند در داخل این حزب به دنبال راهی نو می گشت. این اقلیت با خودداری از علنی ساختن مواضع اصلی خود حداقل در متون انتشار یافته و شناخته شده از جانب بین الملل- بر تزه های کنگره سوم جهانی و اسنادی بعدی بین الملل و به ویژه به یک سند مربوط به مسأله ی استالینیسیم که به منظور آماده نمودن کنگره ی جهانی آینده شده بود دست یازید و آنها را برای مبارزه با اکثریت سازمان آمریکا به کار برد. وقتی این مبارزه ی داخلی به انشعاب انجامید، اکثریت مسئولیت امر را به گردن رهبری بین الملل، که با آن در این زمان بر سر مسأله "استالین زدائی" اختلاف نظری داشت، انداخت. علاوه بر این، اختلافات سیاسی موجود به بدگمانی هائی در مورد سازمان و حتی در مورد اشخاص آلوده شد. و بالاخره عملاً هرگونه تماس شخصی و تبادل نظر میان افراد در طی این دوره قطع گردید و این چنین بود که ناگهان و بدون هیچگونه مباحثه ی سیاسی مقدماتی در مقیاس وسیع و در درون جنبش بین المللی، انشعابی در سطح بین المللی رخ داد. یکی از اقلیت ها "کمیته ی بین المللی چهارم" را تشکیل داد. اقلیت S.W.P. تقریباً بلافاصله پس از قطع رابطه ی خود با این حزب مقاصد

حملات خود، تأکید را بیش از آن که بر متن تحلیل نامه، که جز برخی بخش ها مورد انتقاد عمومی آنان نبود، بگذارند، متوجه نتیجه گیریهای تاکتیکی آن ساختند و این نتیجه گیریها را دلیل تسلیم و وادادگی در برابر استالینیسیم شمردند.

انشعاب سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴

خطای مربوط به چشم اندازها که در بالا از آن سخن رفت نمی بایست به خودی خود انشعاب برانگیزد زیرا که هیچکس در مقابل آن دورنمایی دیگر عرضه نکرده بود. با این حال دو سال پس از برگزاری کنگره، انشعابی در مقیاس بین المللی به دنبال انشعاب در بخش فرانسه، در سال قبل از آن رخ داد.

چگونه می توان این انشعاب را توجیه کرد؟ قبلاً اشاره کردیم که چگونه در این زمان با تحولات غیرمنتظره ای که پایانشان نامعلوم بود، مواجه بودیم. بدینسان پس از وقوع انشعاب دریافت این حقیقت که اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان در کنگره سوم در واقع صاحب مواضع و گرایشات مختلفی بودند که، نه به سبب فقدان دموکراسی در درون سازمان، بلکه به دلیل عدم وضوح موقعیت جهانی در آن زمان فرصت ابراز وجود نیافته بود، چندان مایه ی شگفتی نیست. جدائیهای که بعداً نه فقط به صورت انشعاب در بین الملل و بلکه درون هر یک از گروه های انشعابی به صورت دسته بندی ها بروز یافت، شاهد این مدعاست. در این زمینه دو عامل دیگر اگر چه نقشی تعیین کننده نداشتند، دست کم بسیار مهم بودند. نخست آن که تزه های مصوبه کنگره از جانب بخش ها و منجمله رهبران آنها به آسانی هضم و جذب نگشتند و تنها در سال های پس از انشعاب بود که این حقیقت با وضوح کامل بر رهبری بین الملل آشکار شد. رهبری مزبور به هیچ وجه از این کیفیت آگاه نبود و دید روشنی از وضع مجموع سازمان نداشت و تنها با شگفتی عظیم، و خیلی دیر، یعنی در سال ۱۹۵۳، به هنگامی که مقدمات کنگره ی بعدی در حال تهیه بود، بر این امر وقوف حاصل کرد.

در عرض چند ماه پس از تشکیل کنگره ی سوم جهانی، روابط میان بین الملل و اکثریت بخش فرانسه که از اجرای تصمیمات کنگره خود دار می کرد به تیرگی گرائید به نحوی که در اواسط سال ۱۹۵۲ در داخل (Parti Communiste Internationaliste-P.C.I. حزب)



سازمان و دستگاه مرکزی آن بود. در طول سال های انشعاب
اعضاء و گروه های وابسته به جنبش بین المللی ترولستکیستی
تحولاتی را از سر گذراندند که به هیچ وجه برایشان مقدر
نبود. اگر این انشعاب (که به نظر ما اجتناب ناپذیر نبود) رخ
نداده بود بین الملل می توانست شاید سریعتر و یقیناً به بهای
کمتری به آن بینش جامع از دنیای بعد از جنگ که دیری بعد
در دوره ی تجدید وحدت خود کسب کرد، دست یابد.

ادامه دارد...



سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

آرمان پویان، کیوان نوفرستی، سیروس پاشا،

بیژن شایسته، شادی معصومی، مازیار رازی

پست الکترونیکی:

militantmag@gmail.com

نشانی وبلاگ:

<http://militaant.blogfa.com>

نشریهٔ میلیتانت هر ماه پس از انتشار،

بر روی وبلاگ قرار می گیرد.

رفقا! در حدّ توان خود، با نشریه همکاری کنید!

انحلال طلبانه ی خود را در مورد ترولستکیسم بروز داد و به
مبارزه ی علنی علیه بین الملل چهارم برخاست.

ما قبلاً به مک کارتیسم اشاره نمودیم. این پدیده بر فشار
فراوان وارد آورد و رهبری این سازمان را که در این زمان
مجبور به مبارزه با جریان انحلال طلب بود، به مقاومت در
برابر نظراتی که به نظر نوآرپهای خطرناکی می آمد، وادار
ساخت. این امر در سال ۱۹۵۳ به وقوع یافت، یعنی سالی که
استالین مُرد. بلافاصله پس از مرگ استالین، از جانب اتحاد
شوروی اولین اقدامات مربوط به "استالین زدائی" در آن
کشور آغاز گردید. کنگره ی جهانی آینده که اظهارنامه ی
مربوط به آن در ماه مه ۱۹۵۳ اعلام شد، سندی تحت عنوان
صعود و نزول استالینیسم تهیه دیده بود که به نحوی
غیرمنتظره بر انبار باروت جرقه نهاد. از آنجا که این سند در
کنگره ی چهارم به تصویب رسید و در کنگره ی پنجم تکمیل
گردید. ما تحلیل آن را به بعد موکول می کنیم. با این حال باید
در اینجا همین قدر گفت که این سند در رفقائی که بعداً "کمینه
بین المللی" را بنا کردند، وحشت زایدالوصفی برانگیخت:
آنان این سند را نشانه ی وادادگی در برابر استالینیسم، انحلال
بین الملل چهارم و "پابلونیسم" قلمداد کردند.

این انشعاب بوضوح وخیم ترین انشعاب بین الملل چهارم بود.
با آن که نمی توان تمام گروه ها و افرادی را که این سازمان
را ترک کرده اند بطور قطعی از دست رفته تلقی کرد،
انشعابات دیگر به علت ماهیت خود عملاً بیشتر حالت قطع
رابطه با جنبش ترولستکیستی را داشتند حال آن که انشعاب
مورد بحث در واقع بیش از همه چیز نوعی تقسیم جنبش به
دو بخش بود که یکی راه بین الملل را ادامه می داد و دیگری
که درون کمپته ای متشکل بود به مثابه یک فراقسیون فعالیت
می کرد. این انشعاب زیست و حرکت تحولی هر دو بخش را
عمیقاً تحت الشعاع قرار داد. در واقع این انشعاب همراه با
دیگر عواقب خود در هر دو بخش، چه در بخشی که حافظ
سازمان بود و چه در بخش دیگر، از یک سو عدم توازن
وجود آورد و از سوی دیگر به تقویت نیروهای فرار واخل
جنبش کمک کرد و این امر در دوره ای رخ داد که همچنانکه
چند بار گفته ایم، جنبش تحت فشار نیروهای قدرتمندی بود که
به طرزی ناموزون بر بخش های مختلف آن سنگینی می
کردند. یقیناً یکی از نتایج این انشعاب تقویت خصلت
ناهمگون برخی جریان های داخل آن و همچنین تقلیل قدرت